

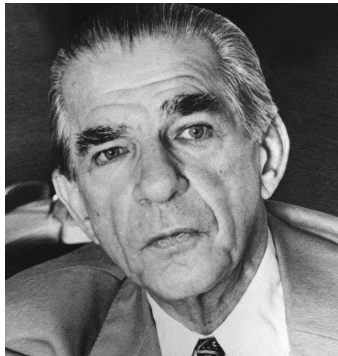


The Abdorrahman Boroumand Foundation

آزادی های عمومی

ژان ریورو

ترجمه نیکی پارسا



3220 N St NW, Suite 357
Washington, DC 20007

Promoting human rights and democracy in Iran

در دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران

پیشگفتار

کتاب آزادی‌های عمومی نوشته استاد ژان ریورو^۱، برای نخستین بار در سال ۱۹۷۳، در انتشارات دانشگاهی فرانسه به چاپ رسید. این اثر حاصل سال‌ها تدریس در دانشکده حقوق پاریس بود که به محض انتشار با استقبال بسیاری روبرو شد. منحصر به فرد بودن روال کار که شامل دو جلد کتاب مجزا در مورد نظریه عمومی حقوق بشر و آزادی‌های عمومی (جلد ۱) و نظام آزادی‌های اساسی (جلد ۲) بود، کلیه مؤلفین راهنماهای درسی در این رشته را تحت تأثیر قرار داد. از آن زمان حدود سی سال می‌گذرد، این اثر با وجود اینکه بارها مورد اقتباس قرار گرفته، اما به دلیل غنای منابع و عمق نگرشش، همواره جایگاه ممتاز خود را در فضای دانشگاهی فرانسه، حفظ کرده است.^۲

از آنجایی که در حال حاضر مؤلفان کتب درسی به‌طور فزاینده‌ای دچار این وسوسه می‌شوند که تأملی همه‌جانبه را قربانی معرفی نظام‌های مختلف حقوقی کنند، ضروری است، در آغاز چاپ جدید این کتاب به تذکری که ژان ریورو در گذشته به خوانندگان خود داده است، اشاره‌ای کنیم. او می‌نویسد: «مؤلف به حکم تجربه معتقد است هر اندازه معرفی تحلیلی قانونمند ویژه هر آزادی، مهم و مفید باشد، این امکان وجود دارد و به دو دلیل نیز بسیار لازم است که با ترکیب آزادی‌ها جایگاه وسیع‌تری از آن چه معمولاً بدان اختصاص داده می‌شود در نظر گرفت: نخست اینکه جایگاه آزادی‌های عمومی از ایدئولوژی‌ای نشئت می‌گیرد که نفوذ آن همواره به‌طور مستقیم در قوانین موضوعه ملی و بین‌المللی افزایش می‌یابد. این ایدئولوژی، ایدئولوژی حقوق بشر است، پرداختن به تکوین و تحول آن برای فهم جایگاه آزادی‌ها ضروری است. از سوی دیگر قانونمندی‌های هر یک از آزادی‌های تشکیل دهنده این حقوق، در نهایت، تنها موجد تکنیک‌هایی است که قدر مشترک همه آن‌هاست. نتیجتاً وجود یک نظریه کلی برای حقوق

^۱ ژان ریورو (۱۹۱۰-۲۰۰۱) (از حقوقدان برجسته فرانسوی بود که چندین نسل از حقوقدانان و دانشجویان رشته حقوق بشر را در کلاس‌های درس خود آموزش داده است. مواد درسی وی در مورد آزادی‌های عمومی در دو جلد کتاب همواره در دانشگاه‌های فرانسه تدریس می‌شود. ریورو از پیروان مکتب رونه کسن (René Cassin) (۱۸۷۷-۱۹۷۶) (حقوقدانان برجسته دیگر فرانسه بود. رنه کسن در سال ۱۹۶۸، به پاس نقشی که در تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر ایفا کرده بود جایزه صلح نوبل را از آن خود کرد. ریورو و کسن هر دو معتقد بودند که حقوق بشر یک مقوله صرفاً اخلاقی و سیاسی نیست، بلکه قیل از هرچیز مقوله ای حقوقی است و تحت این عنوان، مستلزم یک نظام حمایتی و ضمانت قانونی است که پی‌گیری قضایی را در صورت نقض این حقوق پیشبینی کند. [یادداشت ناشر]

^۲ در سراسر متن حاضر کلیه اسامی خاص و نهادها برای دقت بیشتر پر رنگ شده است. [یادداشت مترجم (ی.م.)]

آزادی‌های عمومی قابل تصور است و از نظر فن آموزشی، مطالعه نظام‌های خاص را برای دانشجویان تسهیل می‌کند.»

روزآمد کردن این اثر که افتخار عرضه آن به خوانندگان، نصیب ما شده است، طبیعتاً با توجه به تحولات عمیق حقوق آزادی‌ها در سال‌های اخیر، انجام گرفته و هدف از آن تنها ارائه بخش مهمی از گنجینه نسل گذشته به نسل جدید است.

اوگ موتوه³

³ اوگ موتوه (Hugues Moutouh) ، استاد حقوق در دانشکده‌های حقوق کان و پاریس است، و علاوه بر مسئولیت‌های دولتی، در زمینه حقوق اساسی و آزادی‌های عمومی تخصص دارد.

مقدمه

مطالعه و تحقیق در باب آزادی‌های عمومی، مستلزم تأملی مقدماتی در باب خصوصیات بسیار ویژه این رشته است که در بخش اول این فصل بدان می‌پردازیم. سپس در بخش دوم موضوع آن را مشخص خواهیم کرد، به عبارت دیگر به معنای آزادی عمومی خواهیم پرداخت و سرانجام، بخش سوم را به توضیحات ضروری در مورد روش مطالعه و کتاب‌شناسی اختصاص داده‌ایم.

۱/ آیا حقوقی به‌نام آزادی‌های عمومی وجود دارد؟

تنوع قواعد، یگانگی موضوع. طرح پرسش فوق پیش از شروع این مطالعات کاملاً موجه به‌نظر می‌رسد، زیرا پیش فرض وجود حقوق آزادی‌های عمومی در فرانسه، به عنوان رشته‌ای خاص و مجزا، امری بدیهی نیست. رشته‌های حقوقی مرسوم، به عنوان مثال: حقوق مدنی، حقوق اداری، حقوق جزا، یگانگی خود را از ویژگی قواعد خود کسب می‌کنند: هرکدام از آن‌ها به قواعد هماهنگ و یکدستی تعلق دارند که مستقل و مجزا از قواعدی است که ناظر بر سایر شاخه‌های حقوقی است. اما حقوق آزادی‌های عمومی یگانگی خود را تنها، از موضوع خود کسب می‌کند: این رشته به آن دسته از قواعدی می‌پردازد که تنظیم‌کننده و حمایت‌کننده آزادی‌هاست.

با این حال، این حمایت و این انتظام از شاخه‌های حقوقی متفاوتی بهره می‌گیرند. حقوق اساسی نظریه عمومی آزادی‌های بنیادین و صلاحیت‌های مربوط به تنظیم قواعد را ارائه می‌دهد. حقوق اداری اکثر فنون تنظیم‌کننده این آزادی‌ها را مشخص می‌کند، به عنوان مثال می‌توان از اصل قانونی بودن، قدرت پلیس، ارجاع به قاضی اداری، نام برد. در کنار حقوق عمومی، حقوق جزا و آیین دادرسی کیفری برای آزادی‌های خصوصی و حمایت از افراد در مقابل حبس غیر قانونی، ضمانت‌های اساسی را تأمین می‌کنند. آزادی

ازدواج، عقد قرارداد، حق مالکیت، سرفصل‌های مختلف حقوق مدنی را تشکیل می‌دهند. در حالی که آزادی تشکیل سندیکاها و حق اعتصاب در قلمرو حقوق کار قرار دارد و سرانجام، حمایت از آزادی‌ها و رای حیطة دولت ملی، به حوزه حقوق بین‌الملل عمومی و به طور خاص به حقوق اروپایی، بر حسب چهارچوبی که در آن پیش‌بینی شده است، تعلق دارد.

حال به خوبی به علت فقدان يك رشته درسی متمایز و مختص به آزادی‌های عمومی در فرانسه، در طی دورانی بس طولانی، پی می‌بریم. زیرا از نظرگاه فن قضایی، این مبحث می‌تواند فاقد یکپارچگی و ویژگی به نظر رسد. در گذشته عناصر تشکیل دهنده آزادی‌های عمومی، در چهارچوب رشته‌های دیگری که هر يك از این آزادی‌ها به آنها وابسته‌اند، مورد مطالعه قرار می‌گرفت. در سال ۱۹۵۴ قرار بر این شد که این مطالب گردهم آورده شود و در سال ۱۹۶۲ تدریس آزادی‌های عمومی که به این ترتیب شکل گرفته بود، اجباری شد.

اما این صحه‌گذاری بر جایگاه خاص آزادی‌های عمومی پاسخگوی کدام دلمشغولی است؟ چه توجیهی برای آموزش آنها به طور مجزا، وجود دارد؟

۱. اولین پاسخ به این سؤال، پاسخی کاملاً کاربردی است: پاره‌ای از مقررات ویژه آزادی‌ها مکان قابل توجهی در رشته‌های آموزشی که قاعدتاً به آن تعلق می‌گیرند، نداشتند. از جمله آزادی مطبوعات، نظام اجتماعات و انجمن‌ها، جایگاه مذاهب و غیره. در حالی که کاملاً قابل تصور بود که يك رشته آموزشی حقوقی نقطه ارتباطی قوانینی شود که کاربرد اجرایی روزمره دارند و در عین حال عناصر تشکیل‌دهنده زندگی سیاسی و اجتماعی‌اند.

۲. گردهم آوردن این آزادی‌ها، از دیدگاه آموزش حقوقی نیز به دو دلیل، توجیهی اصولی دارد.

امروزه دیگر، لزوم مطالعات چندرشته‌ای يك نظریه رسمی شده‌است. اما حتی پیش از آنکه بر جایگاه خاص آزادی‌ها صحه گذاشته شود، کلاس‌های درس آزادی‌های عمومی، در ذهن دانشجویان بسیاری، سدهای غیر قابل نفوذ میان شاخه‌های مختلف حقوقی را درهم شکسته بودند. به کارگیری روش چندرشته‌ای در حیطه قضایی ابتدا نتیجه آگاهی از این واقعیت است که شاخه‌هایی که باید در وهله اول منفرداً مورد توجه قرار گیرند، عناصر مختلف يك کل را تشکیل می‌دهند و اینکه این کل، کلی واحد است. نظام قضایی ملی نیز در نظام قضایی مشترك میان دموکراسی‌های لیبرال جای می‌گیرد.

نه تنها حقوق آزادی‌های عمومی که طبیعتی چندرشته‌ای دارد متضمن این آگاهی است، بلکه امکان می‌دهد به این یگانگی در عمیق‌ترین سطح خود پی برده شود. در واقع هر نظام حقوقی بیان‌کننده پاره‌ای از ارزش‌ها و استنباطی از انسان و جامعه است که گاه به شکلی صریح در متون رسمی، تنظیم شده‌اند و گاه از صراحت کمتری برخوردارند. در حقوق فرانسه اساسی‌ترین این ارزش‌ها، همواره به مفهوم حقوق بشر و نظام لیبرالی منبعت از انقلاب ۱۷۸۹ [فرانسه] پیوند خورده است که مطالعه در باره آن در بطن حقوق آزادی‌های عمومی صورت می‌گیرد.

بدین ترتیب، گذشته از شناخت کاربردی‌ای که از مطالعه این حقوق حاصل می‌شود، این حقوق رشته‌ای ترکیبی را تشکیل می‌دهد که در عین حال محل تلاقی و توضیح قواعد بسیاری از رشته‌های دیگر است.

۳. سرانجام اینکه، تدریس آزادی‌های عمومی، در نظمی متفاوت، توجه دیگری نیز دارد: در جوامع امروزی دو عقیده متضاد در باره آزادی‌ها وجود دارد: برخی، با تکیه بر وقایع متأسفانه بیشمار، زوال آزادی‌ها را اعلام کرده و از خطراتی که آن‌ها را تهدید می‌کنند، پرده برمیدارند، چه خطراتی که ناشی از جنبه‌های خاصی از تمدن صنعتی و فن آوری است و چه خطراتی که افزایش خشونت‌های نمایندگان قدرت حاکمه و یا گروه‌های مخالف آن‌ها، پدید می‌آورند.

اما از سوی دیگر، از جنگ جهانی دوم به بعد، قوانین اساسی اغلب کشورها و در سطح بین‌المللی اسنادی کاملاً متفاوت چون: **اعلامیه جهانی حقوق بشر** سازمان ملل متحد، مصوب ۱۹۴۸ و فرمان^۴ پاپ ژان بیست‌وسوم (۱۹۶۳)، حقوق بشر را رسماً مورد تأیید قرار داده‌اند و خصوصاً اینکه در گذشته، هرگز نقض حقوق بشر اعتراضات شدیدی را که امروزه شاهد آن هستیم، بر نمی‌انگیخته است، این خود، لااقل، گواهی است بر بیداری وجدان‌ها در ابعادی وسیع.

آیا این حقوق زوال یافته‌اند؟ آیا این حقوق پیشرفت حاصل کرده‌اند؟ آیا حفظ اساس آزادی‌ها در جامعه در حال تحولی که دیگر آن جامعه زمان اعلام آزادی‌ها نیست، مستلزم هماهنگ‌ساختن این حقوق با جامعه است؟ نکته‌ای که مسلم است این است که آموزش این حقوق موضوع اصلی یکی از مباحث بسیار اساسی روز را تشکیل می‌دهد. ارثیه لیبرالیسم که توسط تحول ایدئولوژی‌ها، فن‌آوری‌ها و جوامع، زیر سؤال رفته است، اگر چون بازمانده قرن نوزدهم ظاهر شود و ارزش‌های دائمی و روش پذیرش آن در آینده مورد مطالعه و تحقیق و تأمل عمیق قرار نگیرد، جایگاه خود را در تمدنی که در حال بازسازی خود است، باز نمی‌یابد. يك چنین تحقیقاتی تنها می‌تواند تحقیقاتی شخصی باشد. هدف این کتاب تنها ترغیب و کمک به انجام چنین تحقیقاتی است که به هر فردی امکان انتخابی آگاهانه‌تر و قبول تعهدی مستدل‌تر دهد.

۲/ تعریف آزادی‌های عمومی

جمله توصیفی- از آنچه سخن رفت، این نتیجه حاصل می‌شود که یگانگی حقوق آزادی‌های عمومی پیش از هرچیز، از موضوع آن ناشی می‌شود، یعنی از خود مفهوم آزادی‌های عمومی، به همین دلیل ابتدا باید به تعریف این مفهوم پرداخت. حقوق

^۴ *Pacem in Terris*

موضوعه نیز چنین ضرورتی را فرض قرار داده است: ماده ۳۴ قانون اساسی با تفویض صلاحیت تعیین «تضمینات بنیادین در تحقق آزادی‌های عمومی شهروندان» به قانون، ضرورتاً برای اجرای مفاد خود تعریفی برای آزادی‌ها مفروض کرده است. با این حال، به محض اینکه بخواهیم از معانی مبهمی که نظرات رایج و واژنامه سیاسی آنرا کافی می‌دانند، اما واژه‌نامه حقوقی بدان رضایت نمی‌دهد فراتر رویم به مشکلات جدی‌ای برمی‌خوریم. در بسیاری از کشورهای خارجی این مشکل با ذکر فهرستی از آزادی‌های عمومی و تعیین ارزش حقوقی آن در متون مشخص، ساده شده است. اما در فرانسه هیچ مقررره حقوق موضوعه نه تعریفی از آن‌ها بدست داده و نه فهرستی از آن ارائه کرده است. علاوه بر این، اصطلاحات خود مبهم‌اند: «حقوق بشر»، «حقوق بنیادین فرد»، «آزادی‌های عمومی»، همه این عبارات در معانی مشابه‌ای به کار می‌روند. امکان ندارد بتوان به این سوال که آیا آن‌ها معانی مشترکی دارند یا معنای آن‌ها متفاوت است پاسخی قطعی داد. این امر در مورد مواد قانون اساسی نیز صدق می‌کند. قانون اساسی ۴ اکتبر ۱۹۵۸ در مقدمه خود از «حقوق بشر» نام می‌برد و در مواد ۳۴، ۷۲، و ۷۴ از «آزادی‌های عمومی». عجب اینکه در برنامه درسی دانشگاهی نیز این ابهام وجود دارد. برنامه ۱۹۶۲ که به‌طور رسمی کلاس‌های درس آزادی‌های عمومی را بنا می‌نهد، عباراتی چون: «مفهوم حقوق عمومی فردی و اجتماعی» و «آزادی‌ها و حقوق عمومی‌ای که توسط حقوق موضوعه فرانسه به رسمیت شناخته شده است» را به دنبال هم، به‌کار برده است. اما از آن پس، در برنامه‌ای که توسط حکم وزارتی ۱۳ فوریه ۱۹۹۳ و ۳۰ آوریل ۱۹۹۷ تنظیم شده، از «حقوق آزادی‌های بنیادین» صحبت به‌عمل آمده است.

اما تنها اشاره به این ابهامات کافی نیست؛ ضرورتاً باید کوشید از آزادی‌های عمومی، معیاری استخراج کرد که بتوان با آن از آزادی عمومی تعریفی بدست داد و از سوی دیگر فهرستی تهیه کرد که آزادی‌های عمومی را برشمرد. دو پاراگراف از این بخش به مطالعه این دو موضوع اختصاص دارند.

۱ | آزادی عمومی چیست؟

کلمات و مصداق‌ها - آسانترین روش، پرداختن به خود کلمه و آنچه در بردارد است.

◀ آزادی

تعریف- کلمه آزادی کلمه موحشی است. به کلاسیک‌ترین تعریف آن در لغتنامه *لیتره*⁵ بسنده می‌کنیم: آزادی «وضعیت انسانی است که به هیچ ارباب و سروری تعلق ندارد» و یا «داشتن اختیار انجام یا عدم انجام امری». از این دو عبارت نزدیک به هم يك فکر اساسی منتج می‌شود: آزادی یعنی داشتن اختیار تعیین سرنوشت⁶ (اتودترمیناسیون)، اختیاری که به یمن آن انسان کردار و سلوک شخصی‌اش را خود انتخاب می‌کند.

با توجه به برداشت اول، دو وجه تمایز امکان می‌دهند بتوان حدود و مرز مسئله را از نزدیک مشخص کرد.

• **آزادی حقوقی، آزادی فلسفی**- تأمل در باب آزادی محور تمامی مطالعات فلسفی است. پرسشی که مابعدالطبیعه مطرح می‌کند این است: آیا انسان می‌تواند سرنوشت خود را، خود تعیین کند؟ آیا حتی زمانی که گمان می‌کند آزادانه تصمیم گرفته است، در واقع تحت تأثیر اراده‌ای ماوراءالطبیعی و یا مجموعه‌ای از جبریات عمل نکرده است؟ اخلاق گرا و روانشناس نیز از جانب خود به تحلیل تناقضات وجود انسان که قادرند آزادی او را مختل کنند، می‌پردازند: *رَسین*⁷ نیز چون *کتول*⁸ و *پُل قدیس*⁹ می‌نویسد «در وجود من دو مرد زندگی می‌کنند... من آن اعمال نیکی را که دوست دارم، انجام نمی‌دهم و به بدی‌هایی که از آن بیزارم عمل می‌کنم».

⁵ کتاب لغت لیتره (Littre) که برای اولین بار در سال ۱۸۶۳ منتشر شده است منبع زبان کلاسیک و ادبی فرانسه محسوب می‌شود.

[ی.م.]

⁶ Autodétermination

⁷ راسین (Racine) تراژدی‌نویس فرانسوی (۱۶۳۹-۱۶۹۹) [ی.م.]

⁸ کتول (Catule) شاعر رومی (۵۴-۸۷ قبل از میلاد) [ی.م.]

⁹ **پُل قدیس** (Saint Paul) (۱۰-۶۵ میلادی) از شخصیت‌های مهم مسیحیت است که با تفسیر خاص خود از تعلیمات عیسی مسیح و سفرهای تبلیغاتی به سرزمین‌های دیگر نقش اساسی در گسترش مسیحیت داشته است. او خود را از حواریون مسیح می‌دانست. روایت شده است که عیسی مسیح ده سال پس از مرگش بر او که برای دستگیری حواریون به دمشق می‌رفت، نازل شده است، او از آن پس به مسیحیت گرویده است. [ی.م.]

اما علاوه بر این، آزادی يك رشته مشكلات / اجتماعی ایجاد می‌کند. جامعه در سطح وسیعی اعمال قدرت و اختیار فرد را مشروط می‌کند. بدین ترتیب که یا رفتار خاصی را بالاجبار بر او تحمیل می‌کند و یا به طریقی زیرکانه‌تر با محاصره او در میان شرایطی چون چهارچوب اجتماعی و اقتصادی، هم‌رنگی با جماعت در مذهب یا سیاست، تبلیغات تمامیت خواه [توتالیترا]، اعمال قدرت او را ناممکن می‌سازد و یا نهایتاً میل اعمال آن را از میان می‌برد. حتی جوامعی که قواعد آزادی را پذیرفته‌اند نیز نمی‌توانند در مقابل آن کاملاً منفعل بمانند، زیرا در چنین وضعیتی باید عواقب رفتاری را که انسان برای خود برگزیده و اثراتی را که ضرورتاً تحقق آن بر زندگی جمعی به دنبال خواهد داشت، متحمل شوند.

حقوق يك رشته / اجتماعی است. تنها ارتباطات انسان با انسان‌های دیگر و انسان با جامعه در حوزه آن قرار دارد. نتیجتاً حقوق پرداختن به جنبه‌هایی از مسئله آزادی را که نسبت به موضوعش بیگانه است، به فیلسوف وامی‌گذارد. از سوی دیگر اگر چه رشته حقوق که هنجارگذار¹⁰ است، مطالعه شرایط اجتماعی شکل‌گیری و اعمال آزادی‌ها را با جامعه‌شناسی تقسیم می‌کند، اما به آن تنها از دریچه قواعدی که باید این شرایط را تنظیم کنند، می‌نگرد.

• آزادی به مثابه اختیار تعیین سرنوشت – این بدان معنا است که آزادی اختیاری است که انسان بر خود اعمال می‌کند. با چنین تعریفی، این آزادی از اختیارات دیگری که آن هم توسط حقوق تعیین شده اما شخص را مجاز می‌کند انجام رفتاری را بر دیگران تحمیل کند، متمایز می‌شود. بدین ترتیب حق مطالبه انجام تعهد، اختیاری است که برای يك انسان شناخته شده است که بر طبق آن او بتواند از انسان دیگری انجام تعهدی که از قراردادی ناشی شده یا در اثر قوانین مربوط به مسئولیت به وجود آمده است را طلب کند. به رسمیت شناختن حقوقی يك آزادی، یقیناً آثاری بر دیگری دارد: در غیر این صورت آزادی از حقوق که ضرورتاً ارتباطی را میان انسان‌ها قائل است، بیگانه بود. اما این آثار کاملاً منفی

Discipline normative ¹⁰

است و به سطح الزاماتی که با ترك فعل به قواعد آزادی دیگران احترام می‌گذارند، کاهش می‌یابد.

بنابراین يك تفاوت ماهوی میان آزادی‌ها و اختیار تعیین سرنوشت خود، که اثری بر دیگری ندارد مگر به صورتی منفی و اکثر حقوق دیگر که ثبوتی است و رفتاری خاص را بر دیگران و یا بر جمع تحمیل می‌کند، وجود دارد.

◀ آزادی‌های عمومی

واژه عمومی¹¹ در حقوق فرانسه، - در ترکیباتی چون: حقوق عمومی، بخش عمومی، خدمات عمومی- دلالت دارد بر دخالت حکومت در امری. اما معنای این دخالت در الصاق به آزادی چه می‌تواند باشد؟

از این واژه گاه تمایز میان آزادیهای عمومی مربوط به روابط شهروندان با ارگان‌های حکومتی و آزادی‌های خصوصی مختص به روابط میان افراد خصوصی، چون: آزادی ازدواج، آزادی تشکیل سندیکاها در مقابل کارفرمای خصوصی و آزادی عقد قرارداد، ادراک می‌شود.

يك چنین تمایزی قابل قبول نیست. آزادی‌ای به نام آزادی «خصوصی» وجود ندارد. الزام افراد به رعایت حقوق یکدیگر مستلزم دخالت دولت است که آنرا با قوانین و مجازات‌ها توسط محاکم قضایی خود، تحمیل می‌کند. همه آزادی‌هایی که به روابط افراد با یکدیگر و افراد با حاکمیت، مرتبطاند، آزادی‌های عمومی‌اند زیرا تنها زمانی وارد حقوق موضوعه می‌شوند که حکومت اصول آنها را به رسمیت شناخته، شرایط تحقق آنها را تنظیم و رعایت آنها را تضمین کرده باشد. راه حل عکس این، بی معنا خواهد بود و نتیجه‌اش این است که به عنوان مثال: آزادی سندیکایی و آزادی اندیشه کارگران تنها زمانی کیفیت آزادی عمومی دارا شود که در چهارچوب مؤسسات عمومی قرار گیرد، در مقابل کارفرمای خصوصی این آزادی به آزادی خصوصی تبدیل می‌شود! بنابراین باید يك چنین تمایز نادرستی را کنار گذاشت. آن چیزی که آزادی را «عمومی»

Public ¹¹

می‌گرداند - موضوع آن هرچه می‌خواهد باشد - دخالت حکومت در به رسمیت شناختن آن و تنظیم قواعد آن است. این دخالت بر جایگاه آزادی‌ها در حقوق موضوعه صحت می‌گذارد. آزادی‌های عمومی عبارتند از اختیار تعیین سرنوشت که توسط حقوق موضوعه تأیید شده‌اند.

◀ آزادی‌های عمومی و حقوق بشر

مقوله‌های نزدیک ، اما مستقل- مفهوم «حقوق بشر» و مفهوم «آزادی‌های عمومی» دو مقوله نزدیک به هم اما در عین حال متمایزند. زیرا از يك سو در سطوح متفاوتی قرار گرفته‌اند و از سوی دیگر دارای محتویات متفاوتند.

- - **افق‌های متفاوت-** مفهوم «حقوق بشر» که در صفحات بعد منشأ تاریخی و فلسفی آن مورد مطالعه قرار خواهد گرفت، از بینش حقوق طبیعی نشأت گرفته است. طبق این مفهوم انسان به دلیل انسان بودنش مجموعه‌ای از حقوق را داراست که از طبیعت او لاینفک است. نادیده گرفتن این حقوق تعرضی است به سرشت انسان. عدم شناخت این حقوق توسط قوانین موضوعه يك کشور یا عدم شناخت آن در دوره‌ای از تاریخ از اهمیت آن نمی‌کاهد و نقض این حقوق توسط قوانین يك کشور، ارزش آن را در نظر کسانی که اصول این حقوق را پذیرفته‌اند، تنزل نمی‌دهد. در نتیجه این مفهوم فراتر از آن است که به تصریح قانون محتاج باشد.
- معهدا، این حقوق را می‌توان به رسمیت شناخت؛ در واقع حقوق بشر دارای خصلتی است که امکان می‌دهد بتوان حقی را به معنای دقیق کلمه در امکاناتی که برای انسان شناخته شده، متصور شد، از جمله: يك عنوان، يك شیئی مشخص، و یا موضوعی که او بتواند در مقابل آن ایستادگی کند. بنابراین امکان پیش‌بینی مجازات برای نقض این حقوق وجود دارد، امری که موجب می‌شود این حقوق در قوانین موضوعه داخل شوند.

این روالی است که در حقوق بین‌الملل طی شده است: حقوق بشر به صورتی که در اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ تصویب شده و توسط میثاق‌های ۱۹۶۶ انتظام یافته، مقوله‌ای حقوقی در جامعه بین‌الملل به وجود آورده است. نظام حمایتی این حقوق را نیز متون حقوقی مشخص کرده‌اند. در چهارچوب اروپا نیز اقدامی مشابه صورت گرفته است.

اما قوانین داخلی فرانسه به این روش عمل نکرده‌اند و برای مجموعه حقوق بشر طبقه‌بندی مستقلی که ساختار حقوقی خاص خود را دارا باشد، قائل نشده‌اند و اگر چه تقریباً به تمامی این حقوق خصوصیت حقوق موضوعه بخشیده‌اند، اما آن‌ها را تحت عنوان‌های مختلف طبقه‌بندی کرده‌اند. عنوان‌هایی که نتایج حقوقی متمایز دارند، از جمله «اصول کلی حقوق عمومی» در رویه قضایی شورای دولت¹² «اصول هم ارز اصول قانون اساسی» در رویه قضایی شورای قانون اساسی¹³ و غیره. حقوق بشر به واسطه این طبقه‌بندی‌ها - که در آن همجوار اصولی قرار داده می‌شود که از آن‌ها متمایز است (اصولی چون تداوم خدمات دولتی)- در حقوق موضوعه جای می‌گیرد. آزادی‌های عمومی مشخصاً یکی از این طبقه‌بندی‌ها را تشکیل می‌دهند که توسط ماده ۳۴ قانون اساسی تصویب شده‌اند. این آزادی‌ها به آن دسته از حقوق بشر مرتبط می‌شوند که به واسطه تصویب و تنظیم توسط حکومت در قوانین موضوعه گنجانده شده‌اند.

- **تفاوت در محتوی** - آزادی‌های عمومی حقوق بشرند با خصوصیتی کاملاً مشخص: همانطور که مشاهده کردیم آنها موجد اختیار در انتخاب‌اند. اگر چه در ابتدا فهرست حقوق بشر تنها شامل این اختیارات می‌شد به گونه‌ای که حقوق بشر مقارن آزادی‌ها بود، بعدها پذیرفته شد که بشر خصلتاً خواسته دیگری نیز دارد که آن حداقلی از امنیت مادی است، امنیتی که اموری چون

¹² نهاد شورای دولت (Conseil d'Etat) از دیر زمان در فرانسه وجود داشته است. اما شورایی که در حال حاضر وجود دارد توسط قانونی در سال ۱۷۹۹ تأسیس شده است. این نهاد دارای دو وظیفه است: وظیفه مشورتی که خصوصاً در رابطه با لوایح قانونی و آیین‌نامه‌های دولتی شکل می‌گیرد و وظیفه قضایی، به این صورت که این شورا دادگاه نهایی اداری محسوب می‌شود که به تصمیمات مقامات دولتی رسیدگی می‌کند. [ی.م.]

¹³ شورای قانون اساسی (Conseil Constitutionnel) نهادی است که قانون اساسی ۱۴ اکتبر ۱۹۵۸ فرانسه آنرا بنیان نهاده است از جمله وظایف این شورا نظارت بر انتخابات و رفتارندم‌ها و بررسی مطابقت قوانین با قانون اساسی است. [ی.م.]

برخورداری از سلامتی، امکان یافتن کار با مزد و همچنین حداقلی از توسعه فکری با دسترسی به تحصیلات، فرهنگ، و اطلاعات، را در بردارد. با وجود اینکه این دسته از حقوق بشر به همان میزان اساسی اند که حقوق پذیرفته شده اولیه، اما از دیدگاه قضایی عمیقاً از آنها متمایزاند بدین معنا که این حقوق آزادی عقیده و یا اختیار عمل به دارندگان خود اعطاء نمی‌کنند، بلکه او را در مقابل جامعه طلبکار می‌گردانند. جامعه‌ای که موظف است با ایجاد مراکز خدمات عمومی چون بیمه درمانی، مراکز کاریابی، آموزش و پرورش و غیره، دین خود را در مقابل فرد ادا کند. بنابراین، این حقوق برعکس حقوق گروه اول، موجد آزادی برای بشر نیستند. بدین ترتیب مشکلات حقوقی ناشی از این دو گروه نیز متفاوت می‌شود.

از تمایزی که به وجود می‌آید این نتیجه حاصل می‌شود که اگر چه کلیه آزادی‌های عمومی تحت عنوان حقوق بشر قرار می‌گیرند، اما تمامی حقوق بشر تحت عنوان آزادی عمومی قرار نمی‌گیرند. این دو مفهوم در سطح وسیعی متقاطعند، اما یکدیگر را پوشش نمی‌دهند. ویژگی خاصی که در قوانین موضوعه برای نظام حقوقی آزادی‌های عمومی در مقایسه با قواعد ناظر بر حقوق بشر در نظر گرفته شده، مؤید این امر است.

◀ آیا آزادی‌های عمومی دارای يك نظام ویژه حقوقی اند؟

برای تکمیل مفهومی که در جستجوی آن هستیم، آیا می‌توانیم بر آنچه تاکنون استخراج کردیم، عنصر حقوقی بلاواسطه‌تری بیافزاییم؟ آیا وصف «آزادی عمومی» برای حقوقی که تحت این عنوان قرار می‌گیرند، يك نظام ویژه حقوقی به ارمغان می‌آورد که متفاوت از نظامی است که حاکم بر حقوق فاقد این خصوصیت است؟ خصوصیتی که مشترك و خاص کلیه آزادی‌ها است و آن‌ها را در جایگاهی متمایز قرار می‌دهد.

مثال از کشورهای خارجی- در بسیاری از کشورهای خارجی بدین ترتیب عمل شده است که قانون اساسی آزادی را ماورای حقوق دیگر قرار داده و برنامه حمایتی خاصی

برای آن تدوین کرده است. از جمله: تبصره ۳ ماده ۱ قانون اساسی سال ۱۹۴۹ کشور آلمان که مقرر می‌دارد: «حقوق بنیادین مذکور در ذیل، مقررات قانونی لازم‌الاجرا را تشکیل می‌دهند که قوه مقننه، مجریه و قضائیه را به هم مرتبط می‌گردانند». کشور اسپانیا نیز برای آزادی‌ها جایگاه ممتازی قائل شده است، بدین معنا که نه تنها اولین عنوان در قانون اساسی سال ۱۹۷۸ را به آن‌ها اختصاص داده: «حقوق و تکالیف بنیادین» - بلکه طبق تبصره ۲ ماده ۵۳ همین قانون، قربانی نقض این آزادی‌ها را از حق ویژه/ارجاع به دادگاه قانون اساسی (ارجاع آمپارو)¹⁴ برخوردار کرده است.

در واقع از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، تعداد کشورهایایی که فهرست حقوق و آزادی‌های بنیادین را در قانون اساسی خود ذکر نکرده و یا بر آن صحنه نگذاشته باشند، اندک است. قوانین اساسی بسیاری آن‌ها را تأیید کرده‌اند: کشورهای اطریش، بلژیک، دانمارک، فنلاند، ایتالیا، لوگزامبورک، نروژ، پرتغال، و غیره. با سقوط دیوار برلن در ۱۹۸۹ و فروپاشی دموکراسی‌های خلقی این فهرست غنی‌تر شده است. به عنوان مثال کشور بلغارستان و رومانی.

ابهام در حقوق فرانسه- اکثر قوانین اساسی فرانسه، مقدم بر قانون اساسی ۱۸۷۵، بر قراردادن آزادی‌ها در جایگاه حقوق اساسی، صحنه گذاشته‌اند.

اما وضعیت از آن تاریخ به مدت طولانی مبهم ماند و وجود عناصر حقوقی خاص که به آزادی‌های عمومی خصوصیت بخشد مورد بحث و مجادلات بسیاری قرار گرفت. بعضی از حقوقدانان از جمله ژرژ ودل¹⁵ و آندره دو لُیبر¹⁶ این عناصر را در دو زمینه مختلف جستجو کردند: صلاحیت انحصاری قانون‌گذار و نظریه تخلف سنگین و مشهود نهاد اداری از قانون. اما رویه قضایی شورای قانون اساسی از سال ۱۹۷۱ با بازگرداندن خصوصیت حقوق اساسی به آزادی‌ها، به این مشکل مداوم بخشیده است. اما

¹⁴ ارجاع آمپارو (Recours d'Amparo) حقی است که به موجب آن يك شهروند می‌تواند در صورت نقض حقی که قانون اساسی برای او به رسمیت شناخته است، به دادگاه خاص حقوق اساسی ارجاع کند. [ی.م.]

¹⁵ ژرژ ودل (George Vedel) (۱۹۱۰-۲۰۰۲) استاد حقوق عمومی دانشگاه‌های فرانسه بود که از جمله مناصب او می‌توان از مشاورت حقوقی فرانسه در مذاکرات بازار مشترک و عضویت در شورای قانون اساسی نام برد. [ی.م.]

¹⁶ آندره دو لُیبر (André de Laubadère) استاد حقوق در دانشگاه‌های فرانسه است که تألیفات بسیاری در زمینه حقوق، خصوصاً حقوق اداری دارد. [ی.م.]

این تشدید حمایت مختص آزادی‌های عمومی نیست و برای تمامی حقوق بشر که به موجب رویه قضایی از خصوصیت حقوق اساسی برخوردارند، صدق می‌کند.

با وجود این، وجود عناصر دیگری مؤید این امر است که به رسمیت شناختن کیفیت آزادی‌های عمومی برای حقی از حقوق بشر، مستلزم اجرای قواعد خاصی در مورد این حقوق است.

- **توجیه ویژگی آزادی‌های عمومی با توجه به صلاحیت انحصاری قانونگذار** - تنها فایده این توجیه در حال حاضر، فایده‌ای نظری است و بر پایه رویه مرسوم که از اعلامیه [حقوق بشر] ۱۷۸۹¹⁷ نشأت می‌گیرد، قرار دارد. طبق اکثر مواد این اعلامیه، تدوین نظام آزادی‌های عمومی منحصراً در صلاحیت قانون است. مرجع صالح در تدوین آیین نامه‌ها، تنها می‌تواند در تکمیل و تضمین اجرای این حقوق دخالت کند. این سنت توسط رویه اجرایی قوانین تفویض صلاحیت، تأیید شده است. طبق این قوانین، در زمانی محدود و در چهارچوب هدفی مشخص، پارلمان می‌تواند صلاحیت تغییر قوانین، با وضع مقررات آیین‌نامه‌ای را به قوه مجریه تفویض کند.

شورای دولت در پاسخ به نظرخواهی ای که از او در مورد مطابقت این روش با قانون اساسی ۱۹۴۶ شده بود، این روش را مطابق با قانون اساسی تشخیص داده اما يك استثنای قائل شده است: « رویه مرسوم جمهوریت»، ترك صلاحیت پارلمان را به نفع قوه مجریه در زمینه آزادی‌های عمومی جایز ندانسته است (رأی مورخ ۶ فوریه ۱۹۵۳، ج- رأی شماره ۱ شورای دولت،). در راستای اجرای این اصل، قانون ۳ ژوئن ۱۹۵۸ که به دولت ژنرال دوگل اختیار تغییر قوانین را تفویض کرده بود، مواردی را مستثنی کرده و خارج از حوزه صلاحیت دولت قرار داده بود که شامل نظام آزادی‌های عمومی نیز می‌شد.

بنابراین، میشد از این متون قانونی قاعده‌ای ویژه آزادی‌های عمومی که شامل تخصیص انحصار وضع نظام آزادی‌های عمومی به پارلمان است، استخراج کرد که نتیجه‌اش تمایز این حقوق از سایر حقوق فرد بود.

اما، از زمان تصویب قانون اساسی ۱۹۵۸، این استدلال دیگر قابل دفاع نیست. اگر چه ماده ۳۴ این قانون، آزادی‌های عمومی را در صدر فهرست مواردی قرار داده است که انتظام آن منحصراً در صلاحیت قانون است، لذا مواردی که در پی‌آن آمده است خصوصیتی مشابه کسب می‌کنند. در نتیجه

¹⁷ در سراسر کتاب کلمه «اعلامیه ...» با حرف بزرگ در اول کلمه برای اشاره به اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ به‌کار رفته است بدین جهت، در ترجمه این کلمه پررنگ شده‌است. [ی.م.]

صلاحیت انحصاری قانونگذار دیگر نمی‌تواند مشخصه‌ای برای امکان تمییز آزادی‌های عمومی باشد.

● **نظریه تخلف سنگین و مشهود نهاد اداری از قانون** - در اینجا بدون آنکه به شرح موضوعی بپردازیم که در قلمرو حقوق اداری است، تنها متذکر می‌شویم که رسیدگی به خسارت وارد بر شخص خصوصی که از فعالیت‌های اجرایی نهاد اداری ناشی شده است بنا بر قاعده، به دلیل استقلال سه قوه، در صلاحیت دادگاه‌های اداری قرار دارد. اما طبق يك رویه قضایی مرسوم، در دو مورد خاص متضرر می‌تواند به مراجع قضایی رجوع کند:

- عملی که خسارت از آن ناشی شده است عمل غیرقانونی بی‌اهمیت شمرده نشده بلکه تخلف با وخامتی استثنائی محسوب شود؛ طبق عبارت رأی موجد رویه قضایی: عمل باید « قابل الحاق به اختیارات قانونی اداری نباشد»؛

- از طرف دیگر عمل باید به مالکیت یا به يك آزادی بنیادین صدمه رسانده باشد. در واقع همین نکته مورد توجه ماست. تعلق این شرط دوم به شروط الزامی¹⁸ توسط شورای دولت در رأی ۸ آوریل ۱۹۶۱¹⁹ تأیید شده است. صدمه ممکن است به آزادی‌های فردی وارد شده باشد: آزادی مسکن (دادگاه حل تعارض صلاحیت،²⁰ ۲۷ ژانویه ۱۹۶۶)،²¹ آزادی مطبوعات (دادگاه حل تعارض صلاحیت ۸ آوریل ۱۹۳۵)²² و غیره.

¹⁸ شروطی که در اختیار طرفین قرارداد نیست و عدم اجرای آن موجب ابطال قرارداد است [ی.م.]

¹⁹ ن.ک:

Klein, D., 1961, p.587

²⁰ دادگاه حل تعارض صلاحیت (Tribunal des Conflits) به دعوی مربوط به تعارض صلاحیت میان مراجع قضایی و مراجع

اداری رسیدگی می‌کند. [ی.م.]

²¹ ن.ک:

Guigon, *Actualité juridique de droit administratif*, 1966, p. 547.

²² ن.ک:

Action française, *Grands arrêts de la jurisprudence administrative*, p. 311.

مداخله قاضی امور قضایی، به دلیل اختیارات وسیعتری که وی نسبت به قاضی امور اداری داراست (اختیار صدور قرار، تعیین جریمه دیرکرد اجرای حکم)، مداخله ای است در راستای هدف تحکیم حمایت از قربانی. قاضی اداری مدت‌های مدید فاقد چنین اختیاراتی بود. این تحکیم حمایت علت وجودی این نظریه است. براین اساس می‌توان تأیید کرد که تعرض به آزادی، هنگامی که توسط نهاد اداری در نتیجه تخلف سنگین از قانون صورت گیرد، در صلاحیت نظام خاص جبران خسارت قرار می‌گیرد. در نتیجه در قوانین موضوعه عنصر حمایتی‌ای وجود دارد که مختص آزادی‌های عمومی است.

با وجود این نباید در مورد ارزش این عنصر مبالغه کرد. نظریه تخلف سنگین از قانون توسط نهاد اداری، ریشه در رویه قضایی داشته و بر هیچ ماده قانونی تکیه ندارد و در نتیجه آسیب‌پذیر است: قاضی پدیدآورده آن می‌تواند آن را باطل کند؛ يك رأی دادگاه حل تعارض صلاحیت کافی است تا آن را از صحن حقوق فرانسه خارج کند. اما در حال حاضر اگر تنها چند مورد نادر را مستثنی کنیم (پرونده وُسکرسنسکی مورخه ۹ ژوئیه ۱۹۶۵ کمیسر دولت فورنیه راه حلی پیشنهاد کرده بود که «ناقوس مرگ نظریه تخلف سنگین از قانون توسط نهاد اداری را به صدا در آورده بود»)،²³ دادگاه حل تعارض صلاحیت²⁴ و شورای دولت²⁵ به نظریه وفادار مانده‌اند (رأی اخیر دادگاه حل تعارض صلاحیت ۱۹ نوامبر ۲۰۰۱)²⁶. سرانجام، این نظریه مبنایی است که با تکیه بر آن می‌توان گفت: حقوق موضوعه به مفهوم آزادی‌های عمومی خصوصیت‌هایی بخشیده است.

²³ ن-ک:

Voskresensky, *Actualité juridique de droit administratif*, 1965, p. 603

²⁴ ن-ک:

Guigon, précité ; 9 juin 1986, Eucat, 1986, *Actualité juridique de droit administratif*, p. 456

²⁵ ن-ک:

Consorts Muselier, 19 octobre 1969, *Actualité juridique de droit administratif*, 1969, p. 699

²⁶ ن-ک:

Préfet de police c/ Tribunal de grande instance Paris, Mlle Mohamed c/ Ministre de l'intérieur, Actualité juridique de droit administratif, 2002, p. 234

● **رویه قضایی شورای قانون اساسی** - این رویه وضعیت را تغییر داده است. رویه قضایی بر وجود خصوصیت حقوق اساسی در آزادی‌ها صحه گذاشته است. این صحه‌گذاری شامل همه آزادی‌های مذکور در اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ و مقدمه قانون اساسی ۱۹۴۶ و همچنین «اصول بنیادین پذیرفته شده در قوانین جمهوری»، است. این اصل برای اولین بار در مورد آزادی تشکیل انجمن‌ها توسط رأی اساسی ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۱^{۲۷} بنا نهاده شد و از آن پس در مورد آزادی‌های اساسی چون: آزادی مطبوعات (۱۰-۱۱ اکتبر ۱۹۸۴)، آزادی رفت‌وآمد (۲۵ ژانویه ۱۹۸۵ و ۹ سپتامبر ۱۹۸۶)، و آزادی تعلیم و تربیت (۲۵ ژانویه ۱۹۸۵) جاری شد. رویه قضایی با شناخت خصوصیت حقوق اساسی برای این آزادی‌ها آنها را تحت حمایتی استثنائی قرار داده است. به صورتی که قانونگذار خود مجاز به نقض آنها نیست. اما دارا بودن خصوصیت حقوق اساسی تنها مختص به آزادی‌های عمومی نیست و خصوصیتی است که به تمامی حقوق بشر مذکور در متون بنیادین تعلق می‌گیرد.

بدین ترتیب آزادی‌ها در گروه «اصول هم ارز حقوق اساسی» گنجانده می‌شوند که در واقع حمایت از آنها گسترش می‌یابد، نه ویژگی آنها.^{۲۸}

● **قانون ۲ مارس ۱۹۸۲** - بالعکس، ویژگی آزادی‌های عمومی در قانون تمرکززدایی سال ۱۹۸۲ تأیید شده است. چنانچه فرماندار^{۲۹} تصمیمات ارگان‌های تقسیمات محلی [بخشداری‌ها، شهرداری‌ها] را غیر قانونی تشخیص دهد، حق ارجاع اضطراری به دادگاه اداری دارد. در صورتی که قاضی نیز تصمیمات را غیر قانونی تشخیص دهد حکم ابطال آن را صادر

^{۲۷} ن.ک:

Note J. Rivero, *Actualité juridique de droit administratif*, 1971, p. 537.

^{۲۸} ن.ک:

J. Rivero, « La jurisprudence du Conseil Constitutionnel et le principe de liberté proclamé par la Déclaration de 1789 », in *Conseil Constitutionnel, la déclaration des droits de l'homme et du citoyen et la jurisprudence*, Colloque des 25 et 26 mai 1989, PUF 1989, p.75

Préfet^{۲۹}

می‌کند. فرماندار می‌تواند همزمان با ارجاع اضطراری به دادگاه، تعلیق اجرای تصمیم را نیز تقاضا کند. اما چنین تقاضایی مستلزم تشخیص خصوصیتی از جانب او در تصمیم است که «اعمال آزادی‌ای عمومی یا فردی را به خطر اندازد». در چنین صورتی رئیس دادگاه اداری باید ظرف ۴۸ ساعت حکم صادر کند. این روال دادرسی توسط قانون ۸ فوریه ۱۹۹۵ و ۳۰ ژوئن ۲۰۰۰ (ماده ل. ۳-۵۵۴) تأیید و دامنه شمول آن گسترش یافته است. جای شگفتی نیست اگر بگوییم در اصل، این تصمیمات پلیس است که اغلب دارای خصوصیتی است که اعمال آزادی‌ها را به خطر می‌اندازد. به عنوان نمونه (که اخیراً رخ داده است) به مناقشه مربوط به احکام مربوط به شهرداری‌ها که حکومت نظامی را تحمیل می‌کردند، رجوع کنید (شورای دولت، مورد ۹ ژوئیه ۲۰۰۱، فرماندار لواره و ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۱ ویل در تامپ³⁰).

- **قانون ۳۰ ژوئن ۲۰۰۰ - قانون ارجاع اضطراری به دادگاه اداری مصوب ۳۰ ژوئن ۲۰۰۰ بر یک ویژگی قضایی آزادی‌های عمومی به شکلی واضح‌تر، صحه گذاشته است.** در میان آیین‌های دادرسی اضطراری جدید، یک روال به طور انحصاری به حمایت از آزادی‌ها اختصاص دارد: «ارجاع اضطراری حمایتی» که عبارت است از جلوگیری فوری از نقض یا تهدید مشهود غیرقانونی یک «آزادی بنیادین» توسط نهاد اداری. «قبول تقاضا به دلیل اضطراری بودن وضعیت توجیه می‌شود. هنگامی که یک آزادی بنیادین توسط شخص حقوقی حقوق عمومی یا یک سازمان مشمول حقوق خصوصی که متعهد انجام خدمات دولتی است در محدوده اجرای اختیارات و در نتیجه تخلف فاحش و آشکار از قانون، نقض می‌شود، قاضی ارجاع اضطراری می‌تواند هر تدبیری را که برای حفظ این آزادی بنیادین

³⁰ ن-ک:

Actualité Juridique de droit administratif, 2002, p.351, note Armand

ضروری است اتخاذ کند. قاضی ارجاع اضطراری ظرف ۴۸ ساعت حکم صادر خواهد کرد (ماده ل ۲- ۵۲۱، قانون عدالت اداری)

جای شگفتی نیست اگر قانونگذار نخواستہ باشد پیشاپیش، فهرست آزادی‌هایی را که نقض آن مشمول چنین ارجاعی است، ذکر کند. بنابراین هنوز زود است که بتوان تصویری دقیق از همه آن‌ها داشت. در حال حاضر آزادی‌هایی که *شورای دولت* به عنوان «آزادی‌های بنیادین» تقدیس کرده است عبارتند از: آزادی رفت آمد (حکم ۹ ژانویه ۲۰۰۱)،³¹ حق پناهندگی (حکم ۱۲ ژانویه ۲۰۰۱)،³² آزادی بیان حق رأی (حکم ۷ فوریه ۲۰۰۱)،³³ کثرت‌گرایی در بیان جریانات فکری و عقیدتی (حکم ۲۴ فوریه ۲۰۰۱)،³⁴ حق مالکیت (حکم ۲۳ مارس ۲۰۰۱)،³⁵ حق رضایت بیمار از انجام يك درمان پزشکی (حکم ۱۶ اوت ۲۰۰۲)،³⁶ همچنین آزادی تجمع (حکم ۱۹ اوت ۲۰۰۲،³⁷ و غیره). حکمی که بیشتر موجب شگفتی است حکم ۱۸ ژانویه ۲۰۰۱³⁸ است که *دادگاه عالی اداری* برحسب آن، آزادی مدیریت و اداره تقسیمات کشوری را آزادی بنیادین دانسته است. معهذا تصریح کرده است که دارنده این حق شخص حقوقی³⁹ است و تنها ارگان‌های وابسته به آن می‌توانند به این حق استناد کنند.

اما بالعکس در همان چهارچوب دادرسی «ارجاع اضطراری- آزادی» شورای دولت حق داشتن کار (حکم ۲۸ فوریه ۲۰۰۱)⁴⁰ و حق داشتن مسکن (حکم ۳ می ۲۰۰۲)⁴¹ را در چهارچوب ماده ۲-۵۲۱ *قانون عدالت اداری*، قرار نداده است.⁴²

³¹ ن.ک:

Deperthes, n° 228928

³² ن.ک:

Hyacinthe n° 229039

³³ ن.ک:

La libre expression du droit de suffrage, Commune de Pointe-à-Pitre n° 229921

³⁴ ن.ک:

Le pluralisme de l'expression des courants de pensée et d'opinion Tibéri, n° 230611

³⁵ ن.ک:

Sté LIDL n° 231559

³⁶ ن.ک:

Mmes Feuillatey n° 249552

³⁷ ن.ک:

Front National et Institut de formation des élus locaux, n° 249666

³⁸ ن.ک:

Commune de Venelle, n° 229247

*Personne morale*³⁹

⁴⁰ ن.ک:

Casnovas, AJDA 2001, p. 971

⁴¹ ن.ک:

- **امضای کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین (۱۹۷۴).** - این آخرین عنصر، که شاید بتوان آن را مهمترین عنصر دانست، نیز در چهارچوب حمایت مشدد قرار دارد. کشور فرانسه طبق ماده ۵۵ قانون اساسی که برای معاهده‌ها «اقتدار گسترده تری نسبت به قوانین» به رسمیت شناخته، کنوانسیون را در قوانین ملی وارد کرده است. بدین ترتیب موازین حمایتی که توسط کنوانسیون برنامه‌ریزی شده شامل «آزادی‌های بنیادین» نیز می‌شود. به استثنای «حقوق اقتصادی و اجتماعی» که موضوع سند حقوقی دیگر، یعنی **منشور اجتماعی اروپایی** است. بنابراین موقعیت حقوقی آزادی‌های عمومی با اجرای کنوانسیون چه توسط محاکم قضایی داخلی و چه توسط محاکم **استراسبورگ**⁴³، عنصر حمایتی مخصوص به خود کسب می‌کند.

تعریف پیشنهادی برای آزادی‌های عمومی - با گردهم آوردن همه عناصری که از آن‌ها سخن رفت به تعریف زیر می‌رسیم: آزادی‌های عمومی از جمله حقوق بشراند که انسان را در انتخاب رفتار و سلوک در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی مختار می‌کنند، این اختیار توسط حقوق موضوعه تنظیم و مورد حمایت مشدد قرار گرفته و در چهارچوب قوانین داخلی به درجه حقوق اساسی و در چهارچوب حقوق اروپایی، به درجه فرا قانون گذاری، ارتقاء یافته است.⁴⁴

Association de réinsertion sociale du Limousin AJDA, 2002 p. 468
⁴² برای اطلاعات کامل‌تر در این زمینه به منابع زیر رجوع کنید:

L. Favoreu, *La notion de liberté fondamentale devant le juge administratif des référés*, D, Chr., 2001, p. 1739 ; G Bachelier, *Le référés –liberté*, RFDA, 2002, P.261 ; Y.Laidié, *Les conditions de mise en œuvre du référés- liberté* AJDA, 2001, P. 783. On peut également lire avec profit les conclusions d'Isabelle de Silva sur l'arrêt *Ministre de l'intérieure c / Mme Tiba* 30 octobre 2001, RFDA, 2002, p. 324.

⁴³ دادگاه استراسبورگ یا دادگاه اروپایی حقوق بشر مرجعی قضایی است که در سال ۱۹۵۹ در چهارچوب کنوانسیون اروپایی حقوق بشر بنیان نهاده شده است. این مرجع به دعاوی مربوط به تخلفات دولت‌های طرف کنوانسیون نسبت به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین مذکور در کنوانسیون، رسیدگی می‌کند. از سال ۱۹۹۸ این دادگاه در شهر استراسبورگ فرانسه مستقر است. [ی.م.]
⁴⁴ در مورد معنی و تعریف آزادی‌های عمومی به منابع زیر رجوع کنید:

G. Burdeau, *Cours de Libertés publiques*, Les Cours de droit, 1958-1959, 1959-1960, 1960-1961 ; Ph. Braud, *La notion de liberté publique en droit français*, LGDJ, 1968 ; G. Jèze, *Signification Juridique des libertés publiques*, annuaire de l'institut international de droit public, 1929, P, 162 ; P. Duez, *Esquisse d'une théorie réaliste des droits publics individuels*, *Mélanges Carré de Malberg*, 1933, P. 111 ; A. de Laubadère, *Cours de droit public*, Les Cours de droit 1953-1954 ; G. Morange, *Contribution à la théorie*

۱۲ | کدام آزادی‌ها آزادی عمومی خوانده می‌شوند؟

از آزادی به آزادی‌ها- میتوان فایده تهیه فهرستی از آزادی‌های عمومی را مورد سوال قرارداد. چنانچه بتوان اصلی برای کل آزادی‌ها مقرر کرد که در همه زمینه‌ها به استثنای ممنوعیات قانونی قابل اجرا باشد، چرا باید فهرستی از آزادی‌ها به طور منفرد تنظیم شود؟ با وجود این، گذار از مفرد به جمع: یعنی از آزادی به آزادی‌ها، به دو دلیل ضرورت می‌یابد.

از طرفی همه زمینه‌هایی که آزادی در آن قابل اجراست، اهمیت یکسانی در رشد و پیشرفت بشر ندارند. بعضی از آنها در مقایسه با کاربردهای اساسی آزادی از اهمیت کمتری برخوردارند. کاربردهای اساسی به دلیل اهمیتشان این قابلیت را دارند که برای برخورداری از حمایت ویژه، فردیت یابند.

از طرف دیگر تجربه ثابت کرده است که حوزه‌هایی وجود دارد که آزادی در آن بیش از هر مکان دیگر مورد تعرض و تهدید است، به‌ویژه توسط حاکمیت. در اینجا نیز یک حمایت مشدد ضرورت می‌یابد. به این ترتیب در صحن آزادی به‌طور کلی، فردیت بخشیدن به بعضی از آزادی‌ها که قانون آنرا به رسمیت شناخته و آن‌ها را با روش خاص انتظام می‌دهد، قابل توجیه است.

در مرحله اول ممکن است تصور شود که به رسمیت شناختن آزادی‌ها، امکان می‌دهد بتوان به آسانی فهرستی از آن تهیه کرد. ابدأ چنین نیست، زیرا اسناد قانونی تنظیم‌کننده این حقوق، آنها را صریحاً تحت عنوان «آزادی‌های عمومی» قرار نداده‌اند. از سوی دیگر استفاده از معیارهایی که استخراج شد، همیشه قانع‌کننده نیستند. بدین ترتیب که رویه قضایی مربوط به تخلف سنگین و مشهود نهاد اداری از قانون، شاخص‌های قطعی عرضه نمی‌کند. و شورای قانون اساسی تنها زمانی ابراز عقیده می‌کند که به او ارجاع شود.

générale des libertés publiques, thèse Nancy, 1940 ; J. Morange, *La crise de la notion de libertés publiques*, Mélanges R. Drago, *Economica*, P. 91 ; G. Vedel, *Cours de droit public*, Les Cours de droit 1949-1950 .

با وجود این، با بررسی و مقایسه مقررات قانونی و فهرست حقوق بشر، چه آن‌هایی که توسط اسناد قانون اساسی فرانسه - اعلامیه ۱۷۸۹ و مقدمه ۱۹۴۶ - اعلام و چه آن‌هایی که توسط اسناد بین‌المللی، تصریح شده‌اند، می‌توان فهرستی استخراج کرد که بر مبنای آن به طور نظری، به تفاهمی تا حدودی کلی اما با تفاوت‌هایی در تنظیم و عرضه آن، دست‌یافت. در اینجا فهرستی ارائه می‌شود تا بتوان درکی ملموس‌تر از موضوع داشت و گوناگونی و اهمیت مشکلاتی را که در جامعه معاصر از مطالعه آزادی‌های عمومی ناشی می‌شود، سنجید.

◀ طبقه‌بندی آزادی‌های عمومی

می‌توان آزادی‌های عمومی را از جنبه‌های مختلف چون خصوصیت بخشیدن به آن برحسب موضوع (آزادی رفت و آمد، آزادی مطبوعات) و یا برحسب روش اجرای آن (آزادی‌های فردی، آزادی‌های جمعی) طبقه‌بندی کرد. بر این مبنا طبقه‌بندی‌های مختلفی امکان‌پذیر است. طبقه‌بندی‌ای که در اینجا پذیرفته‌ایم، در کل با اکثر طبقه‌بندی‌هایی که دیگران تنظیم کرده‌اند، در تقاطع قرار می‌گیرد.

آزادی انسان مادی - در همه آزادی‌ها، هرچه که باشند، اختیار انسان نسبت به وجود مادی خود، مستتر است. یک چنین اختیاری موجودیت نمی‌یابد مگر با به رسمیت شناختن تضمینات اساسی برای هر فرد. در این میان، ضمانت‌های خاصی به دلیل اینکه حمایت‌های واقعی و عمومی را بنا می‌نهند، از سایر ضمانت‌ها متمایز می‌شوند.

- **حمایت‌های عام** - این حمایت‌ها بدون استثنا جنبه‌های مختلف فعالیت‌های انسان را در بر می‌گیرند و بدین‌سان هم از آزادی‌های جسمی فرد به طور گسترده دفاع می‌کنند و هم از سایر آزادی‌ها. این حمایت‌ها از سویی شامل احترام به شخص انسان و از سوی دیگر تأمین امنیت⁴⁵ یا آزادی فردی اوست.

⁴⁵ در این متن، کلمه (Securité) به ایمنی و (Surté) به امنیت ترجمه شده است و نویسنده در این متن دو واژگان را به‌کار می‌برد که تقریباً مترادفند.

۱- اصل احترام به شخص انسان - این اصل یکی از عمیق‌ترین خواست‌های بشر را تشکیل می‌دهد و به‌ویژه خواستی است اخلاقی که امانوئل کانت فیلسوف آلمانی در اواخر قرن هجدهم آنرا چنین توصیف کرده است: «چنان عمل کن که انسانیت را هم نسبت به خود و هم نسبت به دیگری رعایت کنی و بدان چون هدفی بنگری و نه تنها چون وسیله‌ای». این الزام اخلاقی بی‌قیدوشرط به یمن وساطت حقوق موضوعه به کمال خود رسیده است. در واقع تنها حقوق موضوعه قادر به تحمیل این الزام اخلاقی‌اند.

به طور ملموس، شأن متعالی انسان، با تکریم حق حیات تضمین شده است یا به طور دقیق‌تر، با دفاع از انسان در مقابل رفتار غیرانسانی. یعنی حفاظت از رفتاری که انسان را عمیقاً به اسارت می‌کشد و اهانت و تحقیر می‌کند. رفتارهایی چون: جرائم علیه بشریت، انجام آزمایشات بر انسان، شکنجه، برده‌داری، مجازات اعدام و غیره.

تأیید حق مختار بودن انسان نسبت به جسم خود، نیز روشی است برای احترام به تفوق بشر، بشری که باید برای او، البته با محدودیت‌های خاص، آزادی تولیدمثل، اختیار در پایان دادن به حیات خویشتن، آزادی در اهدای اعضای بدن خود و همچنین امکان استفاده از جسم خود در بعضی از فعالیت‌های سودآور، به رسمیت شناخته شود. اما مشکلاتی که این آزادی‌ها پدید می‌آورند، بی‌شماراند.

در خط مقدم، مشکلاتی قرار دارند که با گسترش پژوهش‌های زیست - پزشکی⁴⁶ بر بدن انسان به‌وجود آمده‌اند. مشکلاتی که قانونگذار با وضع قوانینی سعی در حل آن کرده‌است (قانون ۲۵ ژوئیه ۱۹۹۴ در مورد حفاظت از کسانی که خود را در اختیار پژوهش‌های پزشکی قرار می‌دهند و در قانون ۲۹ ژوئیه در مورد احترام به بدن انسان و در مورد استفاده از اعضای بدن). قانون/هدف خاصی را برای فعالیت‌های تحقیقاتی ممنوع ساخته (انجام تحقیقات بهبود ژن⁴⁷ با سمت و سوی گزینش نژادی) و برای روش‌های تحقیق مقرراتی وضع کرده است (پیوند اعضا، غیر قابل خریدوفروش بودن آن، و الزامی بودن رضایت اهدا کننده عضو و غیره).

Bio- médicale⁴⁶
Eugénique⁴⁷

سپس به مشکلات شدیدی برمی‌خوریم که حق انسان بر جسم خود، چه در آغاز زندگی او و چه در پایان آن برمی‌انگیزد: یعنی مشکل مرگ و زندگی. مدت‌های مدید، حق جنین بر حیات، به عنوان حقی مطلق شناخته می‌شد. قانون ۱۷ ژانویه ۱۹۷۵ که مورد تأیید و در برخی موارد تغییر توسط قوانین ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹ و ۴ ژوئیه ۲۰۰۱ قرار گرفته، با مجاز ساختن سقط جنین در مواردی خاص، این حق را محدود کرده است. پیشرفت علم ژن‌شناسی و امکان پیش‌بینی‌های پزشکی قبل از تولد، -همتا سازی⁴⁸ پرورش جنین در آزمایشگاه، منجمد کردن جنین، «کاشتن جنین در شکم دیگری»، -داده‌های اساسی در مورد تولیدمثل را زیر سؤال می‌برد. از سوی دیگر این پرسش مطرح می‌شود که آیا حق بشر در داشتن اختیار بر جسم خود، پایان دادن به زندگی زجر آور⁴⁹ را مجاز می‌کند؟ یا برعکس مستلزم شدت معالجات است. هیچ مورد دیگری وجود ندارد که تا این حد در مورد احترام به شخص انسان مسئله برانگیز باشد.

۲ - **امنیت⁵⁰ یا آزادی فردی** - این آزادی بنیادین به آزادی‌های انسان مادی تعلق دارد و عبارت است در امان بودن شهروندان از اعمال موازین خودکامه‌ای که موجب محرومیت انسان از آزادی مادی، به خصوص از جانب قدرت حاکمه، می‌شود. از جمله می‌توان از توقیف یا حبس نام برد. اما مفهوم امنیت بسیار وسیع‌تر از این است: مفهومی که ورای محرومیت از آزادی جسمی، هر شکل از سرکوب خودکامه را محکوم می‌کند. در نتیجه موضوع امنیت، ایمنی⁵¹ حقوقی فرد در مقابل حکومت است. از این رهگذر نیز امنیت، حمایت وسیع‌تری نسبت به سایر آزادی‌ها در بر دارد و خود آزادی بنیادینی است که ضامن سایر آزادی‌هاست.

مفهوم ایمنی که در اینجا با آن برای اولین بار برمی‌خوریم، در رابطه با آزادی‌ها نقشی اساسی و در عین حال، مبهم ایفاء می‌کند. نخست اینکه باید میان ایمنی حقوقی که توصیف شد و ایمنی مادی چون: حمایت در مقابل تهاجمات بشر و یا بلایای طبیعی، و نیز ایمنی اجتماعی-اقتصادی، یعنی دسترسی به سطحی از زندگی که امکان رشد و شکوفایی بشر را ممکن سازد، تمایز قائل شد. این سه شکل از ایمنی در اعمال آزادی‌ها که یا توسط خودکامگی حاکمیت و یا به دلیل ترس از خشونت و آشکال مختلف فقر، در محدودیت قرار می‌گیرد، به یک میزان ضرورت دارند. اما برعکس می‌توانند قواعد یکدیگر را مختل کنند: ترس از خشونت می‌تواند موجب شود افکار عمومی سرکوب شدید را بپذیرد که خود ایمنی حقوقی را مختل می‌کند. خواست کمال ایمنی اجتماعی-اقتصادی این خطر را به وجود می‌آورد که فرد را تابع دولت رفاه بخش⁵² که صاحب وسایل لازم این ایمنی است، کند.

Clonage⁴⁸Euthanasie⁴⁹Sûreté⁵⁰Sécurité⁵¹Etat-Providence = welfare state⁵²

ایمنی مادی در عین حال هم به حوزه پلیس اداری تعلق دارد و هم به حوزه سرکوب جرائم. خواست ایمنی اجتماعی - اقتصادی موضوع حقوقی است که بشر را در مقابل جامعه طلبکار می‌کند- درمان، اشتغال، آموزش و پرورش و غیره.

اولین شرط مفروض ایمنی حقوقی، یا امنیت، تفویض تام وظیفه سرکوبگری به قاضی است، با خارج کردن این وظیفه از قلمرو قوه مجریه و به طریق اولی از حیثه خصوصی. از طرف دیگر چنین امری مستلزم آن است که دخالت قاضی تضمیناتی را از سه نظرگاه تأمین کند: در ارتباط با شخص قاضی (وضع مقرراتی که استقلال قاضی را در مقابل حاکمیت تأمین کند)، در ارتباط با قواعد قابل اجرا (قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها و عطف به ماسبق نشدن قانون) و از دیدگاه آیین دادرسی (رعایت اصل برائت متهم، رعایت حق دفاع، و تنظیم دقیق مقررات بازداشت موقت و غیره).

مطالعه نظام *بیماران روانی* و تضمینات لازم برای پیشگیری از بازداشت‌هایی که از نظر پزشکی ناموجه‌اند، نیز در حوزه امنیت قرار دارد.

از آنجایی که این امنیت، حمایتی پیشرفته بر علیه هر شکلی از خودکامگی است، وضع مقررات به منظور حمایت از افراد در مقابل خطرات ناشی از گردآوری اطلاعات فردی، خصوصاً توسط فن‌آوری جدید، را نیز می‌توان در این حوزه قرار داد.

● حمایت‌های خاص - حمایت‌های کلی شامل همه آزادی‌های جسمی فرد نمی‌شود. آزادی‌های دیگری وجود دارند که به میزان موارد مذکور در فوق برای انسان ضروری‌اند و حمایت‌های ویژه‌ای را می‌طلبند از جمله: احترام به زندگی خصوصی، و یا آزادی رفت و آمد.

۱- *آزادی برخورداری از زندگی خصوصی* - از دوران بسیار گذشته، قوانین قلمرویی خاص برای فعالیت‌های فرد به رسمیت شناخته‌اند که دسترسی

سایرین بر این قلمرو به رضایت او واگذار شده است، قلمرویی که زندگی خصوصی نامیده می‌شود و حقوق چون حق بر حریم خصوصی به معنای دقیق کلمه، (به شکلی که در قانون مهم ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۰ آمده است)، حفاظت از محل سکونت که مهمترین اقامتگاه زندگی خصوصی را تشکیل می‌دهد، سری بودن نامه‌نگاری، گفتگوی تلفنی، حمایت در مقابل دوربین‌های مراقبتی، راز داری حرفه‌ای که بر افرادی که به مناسبت حرفه‌اشان در زندگی خصوصی افراد وارد می‌شوند، تحمیل می‌شود و سرانجام حق برخورداری از حمایت از زندگی خانوادگی، را در بر می‌گیرد.

۲- **آزادی رفت و آمد** - آزادی رفت و آمد اختیاری است که فرد در تغییر مکان به میل خود دارا است. این آزادی در داخل کشور، توسط قانون همگانی با محدودیت‌های مختلف برحسب پیاده و سواره بودن، شکل گرفته و آزادی توقف را نیز در بر می‌گیرد.

در کنار این قانون همگانی، بررسی آزادی رفت و آمد، شامل مطالعه نظام‌های متعلق به اشکال مختلف نقل و انتقالات نیز می‌شود، از جمله: نظام حمل و نقل عمومی، (تاکسی، شبکه حمل و نقل عمومی)، خروج از مرزهای فرانسه، (نظام گذرنامه)، ورود اتباع بیگانه به داخل کشور و مقررات اقامت آنها که با گسترش مهاجرت و مشکلاتی که حق پناهندگی پدیدار ساخته، اهمیت روز افزونی یافته است، و بالاخره مقررات مشاغل سیار.

۳- **آزادی‌های انسان صاحب فکر و اخلاق** - یا آزادی‌های مربوط به فکر و اندیشه - گوناگونند: در صدر آنها آزادی عقیده قرار دارد، یعنی آزادی قضاوت شخصی در همه زمینه‌ها، این آزادی هنگامی که ناظر بر نگرش مذهبی است عنوان آزادی اعتقادات⁵³ به خود می‌گیرد و در این زمینه به آزادی کیش و آیین گسترش می‌یابد؛ سپس آزادی بیان اندیشه وجود دارد که تحت اشکال مختلف بروز می‌کند: آزادی مطبوعات، کتاب، آفرینش هنری،

برنامه نمایشی، رادیو و تلویزیون و اخیراً اینترنت؛ سرانجام نوبت به آزادی اشاعه منظم و برنامه ریزی شده اندیشه می رسد که از طریق آموزش، و نیز شکل جمعی آن یعنی: تجمع، تظاهرات، انجمن ها که می توانند در خدمت اهداف دیگر نیز قرار گیرند، اعمال می شود.

۳- آزادی های اجتماعی و اقتصادی. - این آزادی ها به طور خاص بیشتر در رابطه با زندگی حرفه ای و فعالیت های اقتصادی مطرح می شوند. سنتی ترین آنها از نظرگاه لیبرالی و فردگرایی عبارتند از: حق مالکیت، حق آزادی اشتغال، آزادی کسب و صنعت. به عبارت دیگر حق هر انسان در انتخاب فعالیت، ایجاد و اداره مراکز تولید و مؤسسات در این زمینه.

زوایای نهانی فردگرایی لیبرالی، آزادی اعتصاب، آزادی سندیکایی، استفاده از آزادی تشکیل انجمن ها برای دفاع جمعی از منافع حرفه ای را به جمع این حقوق افزوده است.

◀ ارزش نسبی طبقه بندی فوق

این طبقه بندی برای روشن ساختن موضوعات، تمییز و دسته بندی آزادی ها، خالی از فایده نیست. اما به دو دلیل تنها باید بدان ارزشی نسبی داده شود:

● چند-زمینه ای⁵⁴ بودن آزادی ها- شماری از آزادی ها از طبقه بندی هایی که سنتاً در آن گنجانده شده اند، فراتر می روند. آزادی مطبوعات از جهت آنکه بیان عقاید است یکی از آزادی های بنیادین انسان صاحب فکر را تشکیل می دهد. اما در عین حال به گروه آزادی های اقتصادی نیز تعلق دارد. راه اندازی يك روزنامه، - هر قدر هم که كوچك و محرمانه باشد، چون نشریه دو هفته يك بار پگی،- مستلزم آزادی ایجاد مؤسسه است. از طرف دیگر این همان چیزی است که به بعضی از حامیان آن البته نه

صادق‌ترین آن‌ها فرصت می‌دهد قواعد هر دو چهارچوب را به بازی گیرند. و رختی از آزادی اندیشه بر تن منافی کنند که در آن، بیشتر سودآوری مطرح است تا آزادی اندیشه. به همین ترتیب احتمال دارد آزادی‌تجمع و آزادی تشکیل انجمن‌ها همانقدر در خدمت سودآوری قرارگیرند که در جهت پخش افکار و عقاید. به همین دلیل آنها اغلب با حقوق سندیکایی و حق اعتصاب در گروه آزادی‌های جمعی قرار داده می‌شوند، در واقع تقسیم بندی آنها در ارتباط با اهدافشان که می‌تواند گوناگون باشد انجام نمی‌گیرد، بلکه به واسطه روش تحقیقشان، در يك گروه قرار داده می‌شوند: این دو دسته آزادی‌ها تنها در صورتی محقق می‌گردند، که افراد بسیاری موافق اجرای آن باشند.

نتیجتاً در همه این طبقه‌بندی‌ها يك عنصر قراردادی وجود دارد که تنها ارزشی نسبی بدان‌ها می‌بخشد.

- **آزادی‌ها مکمل یکدیگرند.** اساساً، تمییز آزادی‌های مختلف نباید همبستگی تنگاتنگ میان آن‌ها را از نظرها دور بدارد. نمی‌توان آزادی‌ها را به طور منفرد مد نظر قرارداد: آنها مکمل‌های یکدیگرند. امنیت پیشرفته‌ترین حمایت در میان آزادی‌هاست. همچنین آزادی‌های جسمی انسان از آزادی‌های فکری او تفکیک ناپذیراند.

امکان دارد این همبستگی در ارتباط با آزادی‌های اقتصادی نامطمئن‌تر به نظر رسد. عده‌ای بر این عقیده‌اند که امکان جدایی این دسته از آزادی‌ها از سایر دسته‌ها وجود دارد و اینکه يك حاکمیت می‌تواند آزادی‌های اقتصادی را رد کند و آزادی‌های دیگر را به رسمیت بشناسد، این مشکلی است که کشورهایایی که از نظر اقتصادی سوسیالیست‌اند و از نظر سیاسی لیبرال، با آن روبرواند. این جدایی حتی اگر ممکن باشد، محدود است، به نظر می‌رسد بخش‌هایی از مالکیت خصوصی که موجد امنیت است برای سایر آزادی‌ها ضروری باشد: کسی که از لحاظ اقتصادی کاملاً وابسته باشد مشکل بتواند آزادی‌هایش را تحقق بخشد. به

عنوان مثال: شرایط مادی حقوق‌بگیران قرن نوزدهم، از نقطه نظر اقتصادی کاملاً تحت تأثیر خود کامگی کارفرما بود و به این دلیل در معرض خطر همنوایی ایدئولوژیکی. هنگامی که این وابستگی اقتصادی وابستگی به دولت باشد، وضعیت به همان شکل است و خطرات نیز همان، و حتی گاه خطرات شدیدتری آزادی‌ها را تهدید می‌کند. به همین ترتیب آزادی انتخاب فعالیت حرفه‌ای نیز از چهارچوب اقتصاد فراتر می‌رود و همه زندگی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

همبستگی میان آزادی‌های فردی و آزادی‌های جمعی نیز کاملاً مشخص است: انسان، این موجود اجتماعی، طبیعتاً به سمتی رانده می‌شود که اعمال شخصی خود را در سطح جمع اعمال کند. اگر آزادی‌های فردی نتوانند به جمع امتداد یابند، آزادی‌های ناقص‌اند.

بدین ترتیب آزادی‌های مختلف، اجزای يك كاند، قطعات نظامی از تمدنند که حقوق ترجمان آن است. به همین دلیل پیش از بررسی نظام ویژه آزادی‌ها، ارائه يك دید تلفیقی ضروری به‌نظر می‌رسد.

به موضوع فوق در جلد ۱ این کتاب می‌پردازیم و جلد ۲ را به جایگاه هر يك از آزادی‌های اساسی اختصاص داده‌ایم.

آزادی‌های «بنیادین»؟ - آیا می‌توان به دلیل اینکه پاره‌ای از قوانین بنیادی بودن بعضی از آزادی‌های عمومی را به رسمیت شناخته‌اند، سلسه مراتبی میان آزادی‌ها قائل شد؟ بعضی از مؤلفین از چنین سلسله مراتبی دفاع کرده‌اند. در واقع صفت «بنیادین» که به خودی‌خود معنای حقوقی ندارد، به طرق مختلف به کار رفته است. ماده ۳۴ قانون اساسی این صفت را در مورد آزادی‌ها به کار نمی‌برد بلکه آن‌را تنها در مورد ضمانت‌های این آزادی‌ها استعمال کرده است، **کنوانسیون اروپایی** این صفت را در عنوان خود بدون استثناء برای همه آزادی‌ها به‌کار برده است. به نظر می‌رسد مشکل بتوان به طور عینی، میان آزادی‌هایی که جایگاه مشابهی بدانها اختصاص شده است، تمایز قائل شد. بدون شك، شرایط ملموس تحقق آزادی‌ها می‌تواند موجب شود قاضی قانون اساسی یا دادگاه اروپایی طرز عمل و دامنه حمایت‌هایی که این آزادی‌ها از آن برخوردارند را تغییر دهند. اما به نظر نمی‌رسد این تفاوت جزئی بتواند وجود سلسله مراتبی را مجاز کند که نه مفهوم حقوق اساسی که فاقد مدارج است آن را می‌پذیرد و نه حقوق اروپایی. کلیه آزادی‌هایی که از این دو منبع ناشی می‌شوند، «بنیادین» اند بدین معنا که برای رشد و شکوفایی بشر ضروری‌اند.

اخیراً مؤلفانی با الهام از استنباط آلمانی از «حقوق بنیادین» مفهوم جدیدی را مطرح کرده‌اند. به نظر آنها، تمایز میان آزادی‌های عمومی و آزادی‌های بنیادین از برجسب «بنیادی بودن» که بعضی

متون قانونی به آنها الصاق می‌کنند، ناشی نمی‌شود، بلکه از اعتبار قانون تنظیم‌کننده آنها، به عنوان مرجع تعیین‌کننده معیارها و قواعد، ناشی می‌شود. خط فاصل میان آزادی‌های بنیادین و آزادی‌های عمومی در عمل همان خط فاصلی است که اصول حقوق اساسی را از اصل قانونی بودن متمایز می‌کند، بدین ترتیب، طبق نظر لویی فور⁵⁵ اولاً: «حقوق و آزادی‌های بنیادین در مقابل قوه مجریه، و نیز قوه مقننه مورد حمایت قرار گرفته‌است؛ در حالی که از آزادی‌های عمومی- به معنای حقوق کلاسیک فرانسه- اساساً در مقابل قوه مجریه حمایت می‌شود... ثانیاً: حقوق بنیادین را نه تنها قانون تضمین کرده است، بلکه قانون اساسی و قوانین بین‌المللی یا فراملی نیز آن‌ها را تحت ضمانت خود قرار داده‌اند. ثالثاً: حمایت از حقوق بنیادین در مقابل قوه مجریه و قوه مقننه، در راستای اجرای مقررات قانون اساسی (یا بین‌المللی) مستلزم این است که نه تنها قاضی عادی، بلکه قاضی ویژه قانون اساسی و قاضی بین‌المللی نیز بدان رسیدگی کنند»⁵⁶ 57.

۳/ روش و کتابشناسی عمومی

◀ روش مطالعه

- مطالعه آزادی‌های عمومی مشکل ویژه‌ای به‌وجود می‌آورد که به خصوصیت «تقاطع این رشته» که خاص مواد آن است، ارتباط دارد. این مطالعه مستلزم شناخت تعدادی از داده‌های بنیادین رشته‌های دیگر است و به طور مداوم به مفاهیم دیگری چون: دموکراسی، جدایی قوای سه‌گانه، قانونی بودن، پلیس اجرایی، ارجاع می‌دهد. این مطالعه مسلماً نمی‌تواند به شرح مفهیمی بپردازد که علم بدان برای دانشجویان و خوانندگان مفروض شده است. در نتیجه برای آن دسته از دانشجویانی که این فرض واقعیت ندارد. بهتر است با مراجعه به کتب حقوق اساسی، حقوق اداری، و رشته‌های دیگر مربوطه، مروری بر این مطالب کنند.

⁵⁵ لویی فورو (Louis Favoreu) (۱۹۳۶-۲۰۰۴) استاد حقوق در فرانسه و متخصص حقوق اساسی بود که اغلب مورد مشورت شورای قانون اساسی قرار می‌گرفت. او همچنین نایب رئیس دادگاه حقوق اساسی بوسنی‌هرزگوین بود. [ی.م.]

⁵⁶ در مورد آزادی‌های عمومی رجوع کنید به:

Universality des droit fondamentaux et diversité culturelle, l'effectivité des droits fondamentaux dans les pays de la communauté francophone, Colloque international de l'île Maurice, 29- septembre 1 octobre 1993, Aupelf- Uref, 1994, p. 48).

⁵⁷ ن.ک:

O. Dord, Libertés publiques ou droits fondamentaux ? In *Les libertés publiques*, Cahier français n° 296, mai- juin 2000, La documentation française, p. 11 ; L. Favoreu et al. *Droit des libertés fondamentales*, Dalloz, 2^e ed. 2001 ; M. Fromont, *Les droits fondamentaux dans l'ordre juridique de la République fédérale d'Allemagne*, Recueil d'études en hommage à Ch. Eisenmann, Cujas, 1975, p. 49 ; E. Picard, l'émergence des droits fondamentaux en France, AJDA, numéro spécial, juillet- août 1998, p. 6 ; J. Rivero, La jurisprudence du Conseil constitutionnel et le principe de liberté proclamé par la Déclaration in *Conseil constitutionnel, la Déclaration des droits de l'homme et du citoyen et la Jurisprudence*, Colloque des 25-26 mai 1989, Puf, 1989, p. 75 ; F. Terré Sur la notion de droits et libertés fondamentaux, in R. Cabrillac, M- A Frison- Roche, T. Revet (dir.), *Droits et libertés fondamentaux*, Dalloz, 8^e éd, 2002, p. 5.

• لزوم شناخت مواد پایه‌ای با شناخت رویه قضایی سنجیده می‌شود. زیرا رویه قضایی است که در این زمینه چون در زمینه‌های دیگر حقوقی، مثال‌های عینی ارائه می‌دهد و علاوه بر این نقش بدعت‌گذار و انتظام‌دهنده دارد که از اهمیت بسیار اساسی برخوردار است. دادگاه حل تعارض صلاحیت و شورای دولت به طور خاص، منبع قواعد اساسی در حمایت از آزادی‌ها را تشکیل می‌دهند. شورای قانون اساسی و دادگاه اروپایی حقوق بشر⁵⁸ نیز همین نقش را دارا هستند. به همین جهت برای فهم معنا و بُرد تصمیماتی که ذکر می‌شود، شناخت چهارچوب کلی دعاوی اداری، و احکام اصلی وحدت رویه در امور اداری که در این کتاب ذکر می‌شود ضروری است⁵⁹ این تذکر هم در مورد شورای قانون اساسی که به بدعت‌گذاری‌های فتوایی بسیار اساسی‌اش قبلاً اشاره کردیم⁶⁰ صدق می‌کند و هم در مورد دادگاه اروپایی حقوق بشر.

• وضعیت کنونی آزادی‌های عمومی نتیجه عملکرد تاریخ، یعنی تحول افکار و توالی اتفاقات است. در اینجا نیز لااقل، شناختی مختصر از وقایع تاریخی ضروری است. فرض بر این گذاشته شده است که خوانندگان این کتاب چنین شناختی را دارا هستند (برای بدست آوردن دیدی اجمالی و تلفیقی، خوانندگان می‌توانند به مجموعه خواندنی «تاریخ سیاسی فرانسه رجوع کنند»⁶¹).

⁵⁸ دادگاه اروپایی حقوق بشر (Cour européenne des droits de l'homme) یا دادگاه استراسبورگ مرجعی قضایی است که در سال ۱۹۵۹ در چهارچوب کنوانسیون اروپایی حقوق بشر بنیان نهاده شده است. این مرجع به دعاوی مربوط به تخلفات دولت‌های طرف کنوانسیون نسبت به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین تأیید شده در کنوانسیون، رسیدگی می‌کند. از سال ۱۹۹۸ این دادگاه در شهر استراسبورگ فرانسه مستقر است. [ی.م.]
⁵⁹ ن.ک:

MM; Long, Weil, Braibant, Delvolvé et Genevois, *Les grands arrêts de la jurisprudence administrative*, Dalloz, 13^e éd., 2001.

⁶⁰ ن.ک:

Favoreu et Philip, *Les grandes décisions du Conseil Constitutionnel*, Dalloz, 11^e éd., 2001

⁶¹ ن.ک:

« Histoire politique de la France », dirigée par A. Teyssier aux éditions Pygmalion.

- آخرین تذکر: مشکلاتی که آزادی‌های عمومی پدیدار می‌سازند، به هیچ وجه انتزاعی نیستند؛ هرروزه و در همه دنیا در صحن اخبار روز، و گاه حتی به‌عنوان مهم‌ترین واقعه پدیدار می‌شوند. در نتیجه برای آنکه خصوصیت واقعی و ابعاد موضوع کاملاً مشخص شود، باید آن را از طریق وقایعی که به این آزادی‌ها مربوط می‌شوند و توسط آن‌ها وضوح می‌یابند و همواره در مطبوعات و زندگی روزمره، ظاهر می‌شوند، شناخت. ارتباط میان مطالعات نظری و واقعیات روزمره همیشه بسیار سودمند است اما در مورد آزادی‌های عمومی، به‌طور خاص، ضروری و ثمربخش است.

◀ کتابشناسی عمومی

به‌دلیل خصوصیت چند رشته‌ای موضوع، کتابشناسی مربوط به آزادی‌های عمومی تألیفات مربوط به اکثر رشته‌های حقوقی را در بر می‌گیرد: کتب مربوط به حقوق اساسی، حقوق اداری پایه‌های ضروری را تشکیل می‌دهند؛ به همین ترتیب تألیفات مربوط به حقوق جزا و آیین‌دادرسی کیفری، (نظام جزایی، آزادی فردی) حقوق کار (آزادی سندیکایی، حق اعتصاب)، حقوق بین‌الملل و حقوق اروپایی، (در مورد حمایت‌های بین‌المللی از آزادی‌ها) منابع دیگر این رشته‌اند.

به همین دلیل تقریباً در اغلب مجلات حقوقی مقالاتی در مورد آزادی‌های عمومی می‌خوانیم. بنابراین، علاوه بر مطالعه مجموعه رویه‌های قضایی، مطالعه مجلات زیر توصیه می‌شود:

- La Revue du droit public et de la science politique ;*
- L'Actualité juridique (Droit administratif) ;*
- La Revue française de droit administratif ;*
- La Revue administrative ;*
- La Revue française de droit constitutionnel ;*
- L'Annuaire international de justice constitutionnelle, Droit social ;*
- La Revue internationale des sciences administrative ;*
- La Revue internationale de droit comparé ;*
- La Revue européenne de droit public ;*

La Revue trimestrielle des droits de l'homme ;
La Revue universelle des droits de l'homme ;
Le Rapport de la Cour de Cassation sur Les libertés, 2001.

مشکلات مربوط به آزادی معمولاً موجب تحریر مقالاتی در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها می‌شود که گاه بسیار جدی و مستنداند، برای دنبال کردن مسائل روز مطالعه این مقالات ضروری است

در مورد کتب تخصصی، می‌توان به تألیفات پایه‌ای زیر اکتفا کرد:

G. Burdeau, *Les libertés publiques* LGDJ, 4^e éd., 1972 ;
R. Cabrillac, M-A. Frison-Roche, Th. Revet, *Libertés et droits fondamentaux*, 8^e éd., 2002 ;
C.A. Colliard, *Libertés publiques*, Dalloz, 7^e éd., 1989 ;
L. Favoreu et al., *Droit des libertés fondamentales*, Dalloz, 2^e éd., 2001 ;
A. Heymann-Doat, *Libertés publiques et droit de l'homme*, LGDJ «Systèmes», 7^e éd., 2002 ;
J.-J. Israël, *Droit des libertés fondamentales*, LGDJ, 1998 ;
G. Lebreton, *Libertés publiques et droits de l'homme*, Armand Colin, 5^e éd., 2001 ; C1. Leclerc, *Libertés publiques*, Litec 4^e éd., 2000 ;
D. Lochak, *les droits de l'homme*, La Decouverte, « Repères », 2002 ;
Y. Madiot, *Droits de l'homme*, Masson 2^e éd., 1991 ;
Considérations sur les *droits et les devoirs de l'homme*, Bruylant, 1998 ;
B. Mathieu et M. Verpeaux, *Contentieux constitutionnel des droits fondamentaux*, LGDJ, 2002 ;
J. Morange, *Droits de l'homme et libertés publiques*, puf, 5^e éd., 2000 ;
J. Robert et J. Duffar, *Libertés fondamentales, et droits de l'homme*, Montchrestien, 7^e éd., 1999 ;
B. Stirn, *Les libertés en question*, Montchrestien, « Clefs » 4^e éd., 2002 ;
P. Wachsmann, *Libertés publiques*, Dalloz, «Cours» 4^e éd., 2001.

برای مطالعه حقوق اروپایی به عنوان نمونه می‌توان به کتب زیر رجوع کرد:

J.F. Renucci, *Droit européen des droit de l'homme*, LGDJ, 3^e éd., 2002 ;
F. Sudre, *droit international et européen des driots de l'homme*, PUF, 5^e éd., 2001.

نوشته‌های اساسی قابل توجه در این زمینه به طور خاص در تألیفات زیر جمع‌آوری شده‌اند:

M. Delmas- Marty et Cl. Lucas de Leyssac (dir.), *Libertés et droits fondamentaux. Introduction, textes et commentaires*, Point-Seuil, 2^e éd., 2002 ;
J. Robert et H. Oberdorff, *Libertés Fondamentales et droits de l'homme*. Montchrestien, 5^e éd., 2002.

خارج از کتب صرفاً حقوقی، مطالعه کتب زیر به طور خاص توصیه می‌شود:

- R. Aron, *Essai sur les libertés*, Calmann-Lévy, 1965 ; *Démocratie et totalitarisme*, Gallimard, 1965 ;
I. Berlin, *Eloge de la liberté* (1969), Presses Pocket « Agora », 1990 ;
M. Delmas-Marty (dir.) *Raisonner la raison d'Etat. Vers une Europe des droits de l'homme*, PUF « Les voies du droit », 1989 ;
M. Gauchet, *la Révolution des droits de l'homme*, Gallimard « Bibliothèque des histoires », 1989 ;
J.- M Guehenno, *L'avenir de la liberté*, Flammarion, 1999 ; R. Errera, *Les libertés à l'abandon*, Le Seuil, 1975 ;
D. Halévy, *Décadence de la liberté*, Grasset, 1930

بخش اول

حقوق بشر :

پیدایش و تحول

حمایت حقوقی از آزادی‌های عمومی در واقع تبلور بینش ایدئولوژیکی خاصی از رابطه انسان و اجتماع در حقوق موضوعه است. ظهور و تحول این حمایت تنها در ارتباط با این ایدئولوژی توضیح داده می‌شود.

بینشی که در فرانسه همواره بر حقوق تسلط دارد، در لحظه‌ای مشخص در تاریخ، توسط سندی که منشاء تکوین و اساس درخشش این بینش است یعنی *اعلامیه حقوق بشر و شهروند* ۱۷۸۹ تصدیق شده است. نتیجتاً، قبل از هر چیز بررسی بینش حقوق بشر در *اعلامیه* (که برگزاری سالگرد دویست سالگی آن تأییدیه دیگری بر روز آمد بودن آن است) ضروری به نظر می‌رسد که فصل اول کتاب را به آن اختصاص دادیم. سپس در فصل دوم به جهات مختلف تحولاتی که استنباطات اولیه را تحت تأثیر قرار داده‌اند، از جمله تحولاتی که در متون قوانین اساسی و یا قوانین بین‌المللی در زمینه حقوق بشر، پس از سال ۱۷۸۹ پدیدار شده‌اند و اساس حقوق موضوعه را تشکیل می‌دهند، می‌پردازیم.

فصل اول

حقوق بشر به روایت اعلامیه ۱۷۸۹

هفده ماده از اعلامیه مصوب ۲۷ اوت ۱۷۸۹ توسط مجلس مؤسسان، تنها عبارت‌پردازی مجموعه گرایشات و افکاری است که خود حاصل ساخت و پرداختی طولانی بوده است.

ابتدا ظهور اعلامیه را مورد مطالعه قرار می‌دهیم تا بدین ترتیب بتوانیم در بخش دوم بینش حقوق بشر را که در اعلامیه بر آن صحنه گذاشته شده است، بهتر درک کنیم.

۱/ ظهور اعلامیه

پیش از آنکه به تجزیه و تحلیل منابع مستقیم اعلامیه که مورد اقتباس وسیع بنیانگذاران آن بوده، بپردازیم، (زیر بخش ۲) لازم به نظر می‌رسد، ابتدا منابع قدیمی را که به دلیل نقششان در تحول تدریجی افکار، به همان اندازه حائز اهمیت‌اند، مورد بررسی قرار دهیم (زیر بخش ۱).

۱ | منابع قدیمی

ارثیه تمدن غربی- اسطوره‌شناسی سیاسی، زمانی بس طولانی، اعلامیه را چون فرمانی مطلق و آغاز عصر جدیدی که کاملاً از گذشته بریده است، معرفی می‌کرد. این نظر با وجود ساده بینی، حقیقتی اساسی را در خود پنهان کرده است: در طول چندین هزاره، ذهن بشر نسبت به این ایده که انسان، به دلیل انسان بودنش، حقوقی را در قبال

انسان‌های دیگر و جامعه داراست، کاملاً بیگانه بود. گاه هنگامی که از عدم به رسمیت شناختن حقوق بشر در دنیای امروز متأثر می‌شویم، فراموش کرده‌ایم که تنها دو قرن است که این حقوق پذیرفته شده‌اند و از رسم و رویه صدها ساله بریده‌اند.

با وجود این، اگرچه **اعلامیه** شاخص يك آغاز است، اما در عین حال نقطه وصل و ثمره تکوینی طولانی است. اعضای مجلس مؤسسان ۱۷۸۹ و ارثانی‌اند که توسط يك تمدن شکل گرفته‌اند. جریان‌های فکری متوالی که در طول قرن‌ها بایکدیگر برخورد کرده، گاه درآمیخته‌اند، ذهنیت و نگرش و ساختارهای فکری‌ای بنیان نهادند که بدون آن‌ها ظهور **اعلامیه** قابل تصور نبود. گرایش‌های آزادی‌خواهی که **اعلامیه** بدان شهادت می‌دهد تنها در محیط‌هایی که آزادی را تجربه کرده‌اند، امکان بروز داشت. چگونه می‌توان چیزی را طلب کرد که به دلیل عدم تجربه، هیچ تصویری در ذهن به وجود نمی‌آورد؟ به طریق اولی چگونه می‌توان از آن نظریه ساخت. در واقع فرانسه قبل از انقلاب، به شیوه‌ای شگفت‌انگیز، عدم بردباری و استبداد را که گاه به اوج خود می‌رسید، با تمایل و عادت به تهور در تفکر و صراحت لهجه، درآمیخته بود.

ابراز آزادانه نظرات در مورد مسائلی که امکان داشت موجب آزردگی حاکمیت شود، حتی تحت حاکمیت خودکامه‌ترین پادشاهان، انجام می‌گرفت. وجود انسان‌هایی چون مولیر و لافونتین گواه این واقعیت است.

شمارش منابع دور دست **اعلامیه** در واقع تحلیل عناصر تشکیل‌دهنده تمدن غرب در قرن هجدهم است که مضامین زیر را دربر می‌گیرد: بازمانده‌های تفکر عهد عتیق⁶² به صورتی که مورد شناخت نسل‌ها قرار گرفته و به نسل‌های بعدی انکسار یافته است؛ حرکت‌های روشنفکری قرن شانزدهم با ره‌آورد دوسویه انسان‌محوری (اومانیزم) و **نهضت اصلاح دین**⁶³ که در عصر کلاسیک با زیرسوال رفتن توسط لیبرتن‌ها همچنان مطرح بود؛ و سرانجام، عقل‌گرایی دکارتی. ما در اینجا نمی‌توانیم به شمارش و تحلیل همه این موارد بپردازیم، تنها به دو رکن اساسی از این کل اکتفا خواهیم کرد: از طرفی

به ره‌آورد مسیحیت خواهیم پرداخت و از طرف دیگر تأثیر مکتب حقوق طبیعت و انسان‌ها⁶⁴ را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

◀ ره‌آورد مسیحیت

برخلاف اعلامیه‌های امریکایی [حقوق بشر] که در صفحات بعدی بدان خواهیم پرداخت، اعلامیه فرانسوی از احساسات مذهبی تأثیر نگرفته است و ارجاع مبهمی که در آن به «وجود باریتعالی» داده شده بیشتر برای خالی نبودن عریضه است تا اعتقادات مذهبی. همچنین به طریق اولی نمی‌توان هیچ تأثیر مستقیمی از مسیحیت در آن مشاهده کرد. با وجود این، این اثر بدون شك نمی‌توانست خصوصاً در دو مورد خاص از جایگاهی جز آن چه ساخته و پرداخته قرن‌ها مسیحیت است، برخاسته باشد.

• **شأن انسانی** - مفهوم «حقوق بشر»، خود مستلزم تمدنی است که شأن انسانی در آن از بدیهیات باشد. چند تن از فلاسفه عهد عتیق در زمان خود وجود آن را حس کرده بودند. اما مسیحیت که در این مورد خاص، وارث سنت غنا یافته و نو شده یهودی است، برای آن مبانی‌ای قائل شده است، که به‌تدریج این مفهوم را تحمیل کردند. طبق آموزه‌های مسیحیت، انسان شأن خود را در عین حال، هم از مبدأ و هم از معاد خود کسب می‌کند: او آفریده خدا، و برگرفته از تصویر اوست و فراخوانده به سرنوشتی ابدی است که ماورای هر تعلق زمینی قرار دارد. مبدأ و معاد همه یکی است، و همه در شأنی که مبدأ و معاد موجد آنند شریکند. طبق آموزه‌های **پل قدیس: (گلت ۳ . ۲۸)**⁶⁵ «دیگر نه یونانی وجود دارد و نه یهودی و نه برده و نه انسان آزاد». هر چند در عمل، برابری و یگانگی نوع بشر در جوامع مسیحی نفی شده است، اما لااقل اصول آن بر وجدان‌های بسیاری از افراد امروزی چون بازمانده‌ای از مذهب سنگینی می‌کند. در حالی که بنیان مذهبی‌ای که به طور تاریخی موجب ظهور این اصول بوده، از میان رفته است.

Droit de la nature et des gens⁶⁴
Galates⁶⁵

• **مسیحیت و تحدید قدرت حاکمیت** – در استنباطات عهد عتیق، انسان جزئی از جامعه است، او علت وجودی خود را در جامعه می‌یابد و نمی‌تواند خواسته‌های وجدان شخصی خود را بر آن تحمیل کند: حاکمیت اساساً تمامیت خواه (توتالیتر) است. اعتراض آنتیگون بر علیه استبداد قوانین مُدن [شهر]⁶⁶، «قوانین غیرمکتوب» خدایان، تنها يك استثناء است و انعکاس چندانی در افکار ندارد. اما این عبارت از انجیل که می‌گوید: «آنچه از آن سزار است بدو بازگردانید و آنچه از آن آفریدگار است، بدو وانهد» حقوق شهر را محدود می‌کند. سزار که به معنای حاکمیت [دنیوی] است اگر به آنچه «از آن آفریدگار است» تجاوز کند، از محدوده صلاحیت خود فراتر رفته است، در این محدوده رعایا الزامی به اطاعت از او ندارند؛ و مقاومتشان مشروع می‌شود، زیرا حاکمیت در محدوده‌ای که در حوزه صلاحیتش نیست دست به حادثه‌آفرینی زده است. در نتیجه، از این پس، محدودیتی برای حاکمیت وجود دارد. در واقع علی‌رغم تبنانی مداوم حاکمیت دنیوی و حاکمیت روحانی که در طول تاریخ، از زمان اولین شهدا تا دوران **نهضت اصلاح دین** و ادامه آن سعی کردند قدرت یگانه گذشته را در مسیحیت احیا کنند، اراده سرپیچی از اقتدار حاکمیت در زمینه اعتقادات مذهبی همواره تجلی کرده است. تمایز محدوده دنیوی از محدوده روحانی و سرپیچی از اقتدار حاکمیت در زمینه اعتقادات مذهبی، محدودیت قدرت مطلقه حکومتی را ممکن و ملزوم گردانده است.

بنابراین اگر **اعلامیه** مستقیماً از تعلیمات مسیحیت بهره نبرده است، لاقلاً اساسش را به این تعلیمات مدیون است: یعنی طرز تفکری که به وجود آمدن **اعلامیه** را میسر کرده است.

Cité⁶⁶

◀ مکتب حقوق طبیعت و انسان‌ها

وضعیت طبیعی و قرارداد اجتماعی – این جریان بسیار مهم فکری مضامینی اساسی رواج داد، مضامینی که پس از تدوین توسط بانیان بلاواسطه خود به‌خصوص ژان ژاک روسو،⁶⁷ به اعضای مجلس مؤسسان ۱۷۸۹ انتقال یافت.

• در واقع این مکتب ادامه برخی از تدوینات نظری گذشته بود. به طور خاص می‌توان به نظریه حقوق طبیعی منبعث از تفکرات عهد عتیق اشاره کرد که **توماس دکن قدیس**⁶⁸ به آن عمق و وضوح بیشتری بخشیده بود. نظریه حقوق طبیعی تلفیقی است از مبانی برگرفته از حقوقدانان رومی و مبانی مسیحیت. طبق این نظریه: **حقوقی** پیش از تکوین حکومت وجود داشته است. به عبارت دیگر مجموعه‌ای از قواعد که عقل قادر است با تحلیل طبیعت بشر، آن طور که آفریدگار او را خلق کرده کشف کند مقدم بر تشکیل حاکمیت‌اند. بنابراین، این حقوق خود را بر حاکمیت تحمیل می‌کنند و حاکمیت ملزم به رعایت آن است. قواعدی که قدرت حاکمه وضع می‌کند که حقوق موضوعه را تشکیل می‌دهند، خاصیت الزام آور خود را از مطابقت با حقوق طبیعی کسب می‌کنند. فقدان چنین تطابقی موجب زوال این خاصیت است.

• مفهوم قرون وسطایی حقوق طبیعی، توسط سوارز و ویتوریای⁶⁹ اسپانیولی در طول قرن شانزدهم تداوم یافت، سپس **گروتیوس (اوگ دو گروت)**⁷⁰ در اثر خود **در باب قوانین جنگ و صلح (De jure belli ac pacis)** که در سال ۱۶۲۴ منتشر کرد و پس از او **پوفاندورف**⁷¹ در کتاب **حقوق طبیعت و انسان‌ها (۱۶۷۲)** خطوط تازه‌ای بدان بخشیدند که بعدها حقوقدانان بسیاری آن را ترویج و گسترش دادند. بدین ترتیب خطوطی که به کلیه شاخه‌های حقوقی مربوط می‌شد

⁶⁷ ژان ژاک روسو، (Jean-Jacques Rousseau) نویسنده و فیلسوف سوئیسی (۱۷۷۸-۱۷۱۲) [ی.م].
⁶⁸ **توماس دکن قدیس (Saint Thomas d'Aquin)** (۱۲۷۴-۱۲۲۵) فیلسوف و عالم علوم الهی ایتالیایی بود که سعی کرد ترکیبی میان عقل و ایمان به وجود آورد و میان فلسفه ارسطو و مذهب کاتولیک ارتباط برقرار کند. [ی.م]
⁶⁹ **فرانچسکو سوارز (Francisco Suarez - Francisco de Vitoria)** (۱۶۱۷-۱۵۴۸) و **فرانچسکو دو ویتوریا (۱۵۴۶-۱۴۸۰)** از نظریه پردازان فلسفه حقوق‌اند که به عنوان بنیانگذاران حقوق بین‌الملل شناخته شده‌اند. [ی.م]
⁷⁰ **اوگ دو گروت (Grotius- Hugues de Groot)** (۱۵۸۳-۱۶۴۵) فیلسوف هلندی.
⁷¹ **ساموئل ون پوفاندورف (Samuel von Pufendorf)** (۱۶۹۴-۱۶۳۲) حقوقدان و فیلسوف و اقتصاددان آلمانی بود که نظریه حقوق طبیعی را بسط داده است. [ی.م]

به‌خصوص به حقوق بین‌الملل، بازتابی اساسی در حقوق بشر یافت. حقوق طبیعی با گروتیوس از پایه‌های مذهبی خود جدا شد. البته بینشی که پیش از او وجود داشت پذیرفته بود که تنها عقل بشر می‌تواند خارج از هر وحی‌ای قواعد آن را کشف کند. اما این قواعد چیزی جز انعکاس نیت آفریدگار بر روی زمین نمی‌توانست باشد. اما بالعکس در نظر گروتیوس، حقوق طبیعی خارج از هر ارجاعی به نیروی مافوق طبیعی، قابل شناسایی است. این عقل‌گرایی که متعاقباً به عقل‌گرایی دکارت ملحق شد، افکار را شدیداً تحت تأثیر قرار داد.

- این مکتب از طرف دیگر دو نظریه اساسی را به طور گسترده‌ای ترویج داد: وضعیت طبیعی و قرارداد اجتماعی و این دو نظریه را برای توضیح توجیه ناپذیری وجود جامعه به عنوان اولین پدیده لازم می‌شمرد. پیش از تشکیل جامعه وضعیت طبیعی وجود دارد، در این وضعیت انسان تحت هیچ سلطه‌ای قرار ندارد و آزاد است. جامعه از عقد قرارداد میان انسان‌هایی که خواستار خروج از وضعیت طبیعی‌اند، به‌وجود آمده است: قرارداد اجتماعی بنیان هر گروه انسانی است.

- **مناقشه** – پس از این مضامین مشترک، متفکرین بر سر مفهوم و محتوای دو مقوله وضعیت طبیعی و قرارداد اجتماعی اختلاف نظر دارند.

الف- در نظر هابز⁷² (لوی اتان ۱۶۵۱)⁷³ وضعیت طبیعی چیزی پدید نمی‌آورد مگر هرج و مرجی تحمل ناپذیر. آزادی تنها در خدمت قوی‌ترهاست که ضعفا را لگدمال کرده، یکدیگر را می‌درند. بنابراین، قرارداد اجتماعی پاسخگوی یک ضرورت است. اگر بشر دست به خلق حاکمیت می‌زند به این دلیل است که از هرج و مرج می‌گریزد: از آن پس انسان‌ها دیگر نتوانستند ذره‌ای از آزادی نخستین خود را از چنگ حکومتی که به این ترتیب پدید آمده است، رهایی بخشند. آنها خود را برای زنده ماندن کاملاً در اختیار حکومت قرارداده‌اند. بنابراین

⁷² توماس هابز (Thomas Hobbes) فیلسوف انگلیسی (۱۶۷۹-۱۵۸۸)
⁷³ لوی اتان (Léviathan) نام دیوی است که در تورات و انجیل از آن صحبت شده است. هابز با انتخاب این عنوان برای کتاب خود در واقع حاکمیت را به این دیو تشبیه می‌کند. [ی.م.]

قرارداد اجتماعی از سویی پدیدآورنده از خود بیگانگی یا تسلیمی تمام عیار است و از سوی دیگر قدرتی مطلق که دیو کتاب مقدس سنبل آن است.

ب- اگر چه نظریه قرارداد اجتماعی با هابس به توجیه استبداد مطلق منتهی می‌شود، اما لاک⁷⁴ آنرا به سمت تحدید قدرت هدایت می‌کند (رساله‌ای در باب منشأ، گسترش، و هدف واقعی دولت مدنی ۱۶۶۹)⁷⁵ در نظر لاک وضعیت طبیعی آن جهنمی نیست که باید از آن به قیمت از خودبیگانگی و تسلیمی تمام عیار، گریخت. گذر به وضعیت اجتماعی تنها نشان از جستجوی فکر شده زندگی بهتر دارد. در نتیجه انسان پیش از عقد قرارداد اجتماعی آنچه را که قرار است به جامعه واگذار کند و آنچه را که باید برای خود حفظ کند، تخمین زده و مقدار آن را مشخص می‌کند. موضوع قرارداد دقیقاً، تشخیص میان آن بخش از آزادی اولیه که بشر برای خود حفظ می‌کند و آن بخشی که به حاکمیت مخلوق خود واگذار می‌کند، است.

بدین طریق این فکر ظهور می‌یابد که: بشر حقوق بنیادین خود را از طبیعت کسب کرده‌است و آنرا با عقد قرارداد در صحن جامعه حفظ می‌کند، حقوقی که می‌توانند در مقابل حاکمیت قرار گیرند، تحت این شکل، مکتب حقوق طبیعت و انسان‌ها نطفه‌های اصول اساسی اعلامیه‌های امریکایی و فرانسوی اواخر قرن هجدهم را در خود پرورش می‌دهد.

۲ | منابع بلافصل

در مورد منشأ بلافصل اعلامیه ۱۷۸۹ ابتدا می‌توان به تأثیرات چند تن از متفکرین نامی اشاره کرد. در صدر این افراد ژان ژاک روسو قرار دارد. منشأ دیگر آن، اعلامیه‌هایی است که هنگام استقلال امریکا، تدوین شده‌اند.

⁷⁴ جان لاک (John Locke) فیلسوف انگلیسی (۱۷۰۴-۱۶۳۲) [ی.م.]
⁷⁵ *Essai concenant l'origine l'extention et la fin véritable du gouvernement civil*

◀ اندیشمندان نامی

تأثیرات ژان ژاک روسو. روسو آن اندیشمندی است که عمیقترین تأثیرات را بر افکار تدوین‌کنندگان اعلامیه گذاشته است. مقایسه ماده يك اعلامیه که متذکر می‌شود: «انسان‌ها آزاد به دنیا می‌آیند»، و اولین جمله کتاب *قرارداد اجتماعی روسو* که اعلام می‌دارد: «انسان آزاد به دنیا آمده است». مقایسه‌ای مرسوم است. اما کتاب *قرارداد اجتماعی مؤلفه بسیار پیچیده‌ای است و اعلامیه که محصول کار مجمعی سیاسی است نمی‌توانسته همه ظرافت‌های آن را دنبال کند. نتیجتاً تنها نمای کلی ساده شده و در سطح وسیع، تحریف شده‌ای را از آن برگرفته است. علاوه بر این، تأثیر افراد دیگری خصوصاً منتسکیو⁷⁶ تأثیرات روسو را تعدیل کرده و گاه نیز در مقابل آن قرار گرفته است.*

- **نظریه قرارداد اجتماعی** - در اینجا قصد ما تحلیل عمیق تفکری که معتبرترین تحلیل‌گران نیز بر سر آن اتفاق نظر ندارند، نیست. معهذا برای فهم آنچه اعلامیه از آن بهره گرفته و آنچه کنار نهاده است، ارائه طرحی کلی از خطوط اساسی آن لازم به نظر می‌رسد.

نقطه حرکت روسو، فرض بنیادین مکتب حقوق طبیعت و انسان‌هاست: یعنی وضعیت طبیعی که انسان در آن در آزادی بسر می‌برد و عقد قرارداد اجتماعی، که وضعیت اجتماعی را به وجود می‌آورد. اما روسو استنباط *لاک* از قرارداد را (قرارداد میثاقی است که انسان‌ها حقوقی را که برای خود حفظ می‌کنند و حقوقی که به جامعه مخلوق خود وامی‌گذارند، در آن مشخص می‌کنند) به دلیل معلول ساختن آزادی کاملی که به وضعیت طبیعی خصوصیت می‌بخشید، مورد انتقاد قرار می‌دهد. بلندپروازی او در این بود که می‌خواست از پیمان بی‌حاصل میان قدرت اجتماعی و آزادی که *لاک* به آن رضایت داده بود فراتر رفته و جامعه‌ای بسازد که انسان بتواند در آن، آزادی‌هایی را که در وضعیت طبیعی داشته است، به‌طور کامل باز یابد. و برای دست‌یافتن به این هدف، به نظر او: می‌بایست پایه و اساسی برای قدرت حاکمه لایفک از جامعه بنیان‌گذارده شود که هر راهی به

⁷⁶ منتسکیو فیلسوف فرانسوی (۱۷۵۵-۱۶۸۹)، مؤلف *روح القوانين*، که در باب قانون اساسی و تفکیک قوا در حکومت است.

سمت خودکامگی و استبداد را بر او سد کند. روسو سعی می‌کند بر تقابل سنتی میان قدرت حاکمه و آزادی، ترکیب آشتی‌دهنده‌ای را جایگزین کند.

در نظر روسو گذر از تضاد میان قدرت حاکمه و آزادی، مستلزم این است که ابتدا انسان با قرارداد اجتماعی بدون آنکه چیزی برای خود حفظ کند خود را کاملاً متعهد گرداند. در واقع، در چنین شرایطی، انسان‌ها در صحن جامعه همانقدر خود را برابر می‌یابند که در وضعیت طبیعی برابر می‌یافتند. احدی نمی‌تواند اراده خود را بر دیگران تحمیل کند. بدین سان، برابری با ناممکن ساختن تبعیت انسانی از انسان دیگر، آزادی را بنیان می‌نهد.

اما این سؤال پیش می‌آید که در این جامعه برابری، مکان قدرت حاکمه کجا ست؟ روسو آن را در *اراده جمعی* می‌یابد. در قرارداد اجتماعی انسان‌ها تصمیم می‌گیرند از اراده جمعی اطاعت کنند. با اطاعت از قرارداد، هر شخص هر آن چه انجام می‌دهد، خود انتخاب کرده است، که بدین سان از کسی جز خود اطاعت نمی‌کند: بنابراین او آزاد است. اما اراده جمعی چیست؟ کمال مطلوب مسلماً آن است که این اراده انعکاس تمامی اراده‌های شخصی باشد. اما روسو به خوبی بر این امر واقف است که اتفاق نظر در میان يك گروه امری استثنایی است. بنابراین اراده جمعی اراده *اکثریت* خواهد بود. اما آیا اقلیتی که باید تصمیم اکثریت را گردن نهد، همچنان آزاد است؟ روسو به این اعتراض چنین پاسخ می‌دهد: آنچه بشر در قرارداد اجتماعی انتخاب می‌کند در واقع اطاعت از اراده جمعی است. رأی‌گیری موجب می‌شود اقلیت بداند، در باره اراده جمعی، در آن مورد خاص، اشتباه می‌کرده است. نتیجتاً، اقلیت با رهایی از اشتباه خود، راهی جز پیوستن به اراده جمعی واقعی ندارد، یعنی آن تصمیمی که اکثریت گرفته است. از طرف دیگر زندگی در جامعه‌ای که با قرارداد اجتماعی جان گرفته است، نتیجه‌اش الزاماً ساخت انسانی دیگر است، به صورتی که همه اراده‌ها به‌خودی خود به يك سمت هدایت شوند. مضمون انسان جدیدی که جامعه سرانجام عادل، پدید می‌آورد، مضمونی است که بعداً آنرا در مارکسیسم باز می‌یابیم.

اما برای آنکه انسان اراده خود را در اراده جمعی بازشناسد، باید شخصاً در تدوین آن شرکت کند. در نظر روسو اراده را نمی‌توان نمایندگی کرد: احدی نمی‌تواند ادعای خواستی به نام دیگری و یا به‌جای دیگری کند. تصمیمی که جمعی از نمایندگان اتخاذ می‌کنند، در واقع انعکاس نظرات شخصی خودشان است و نه اراده جمعی، اطاعت از چنین تصمیمی اطاعت از دیگری و عدم آزادی است. آزادی مستلزم دموکراسی مستقیم است که در آن هر کس در تصمیماتی که حاصل اراده جمعی است شرکت می‌کند و با اطاعت از آن در واقع از کسی جز خود فرمان نمی‌برد. دموکراسی توسط نمایندگی، تنها ظاهرش فریبده است.

اگر تدوین قواعد زندگی در جامعه، به عبارت دیگر، تدوین قانون، توسط اراده جمعی شرط لازم آزادی است، شرط کافی آن نیز می‌باشد. برای روسو ساختار ارگان‌هایی که اداره کننده جامعه‌اند امری ثانوی است: همینکه اعمال آنها به اجرای قانون محدود شود، یعنی به بیان اراده جمعی، دیگر نمی‌توانند به سرکوبگر تبدیل شوند. نتیجتاً طریقه انتصاب آنها اهمیتی ندارد. فرمانروا، یعنی ملت، که نمی‌تواند علاوه بر وظیفه قانونگذاری خود، وظیفه اجرای آن را نیز به‌عهده گیرد، با سپردن این وظیفه به پادشاه، خود را از این بار خلاص می‌کند.

بدین ترتیب فرمانبرداری کامل و انحصاری انسان‌ها از قرارداد اجتماعی، آنها را از تابعیت هر اراده شخصی‌ای رها می‌سازد. با اطاعت از قانون، که بیان اراده جمعی است اراده‌ای که آنها در شکل‌گیری آن شرکت داشته‌اند، در واقع هر کس از خود تبعیت می‌کند: بنابراین آزاد است.

- **تأثیر افکار روسو بر اعلامیه - يك مجمع سیاسی محفل روشنفکران نیست.** نتیجتاً از طرح کلی‌ای که از خطوط اساسی نظریه روسو ارائه شد، مردان انقلاب ۱۷۸۹ تنها مضامینی برگرفتند و باقی را که به همان اندازه اساسی بود، کنار نهادند.

الف) آنچه پذیرفته شد قبل از هر چیز نقطه آغاز حرکت، یعنی ضروری شمردن حمایت از آزادی‌های طبیعی بشر، به عنوان هدف جامعه بود و آنچه به عنوان نقطه وصل مورد توجه قرار گرفت این ایده بود که قانون این بیانگر اراده جمعی، بنا بر سرشت خود، نمی‌تواند وسیله سرکوب باشد. این پرستش قانون بر تمامی اندیشه لیبرالی تسلط یافت و حقوق موضوعه را تحت تأثیر قرار داد. حقوقی که تدوین مقررات آزادی‌های عمومی، یا حداقل از سال ۱۹۵۸ «تضمینات بنیادین» این آزادی‌ها را با محروم کردن قوه مجریه، به قانونگذار سپرده است.

ب) آنچه از نظرها پنهان ماند، بالعکس، روندی بود که در نظر روسو نقطه حرکت را به نقطه وصل می‌رساند. یعنی بینش بنیادی در نظام روسو که بر طبق آن انسان قرارداد اجتماعی که بدون آنکه چیزی برای خود حفظ کند، خود را کاملاً تسلیم جامعه می‌کند، می‌تواند حتی اصول يك اعلامیه حقوقی را محکوم کند، زیرا اعلامیه چیزی جز فهرستی از حقوق که انسان می‌تواند آنرا در تقابل با قدرت حاکمه قرارداد، نیست. با تصمیم به تدوین اعلامیه، در واقع بنیانگذاران اعلامیه، برخلاف نظرات روسو، از طریق نمونه اعلامیه‌های امریکایی که منبع الهام آن‌ها بود، به اندیشه لاک پیوستند.

همچنین بنیانگذاران با تفویض اقتدار بیان اراده جمعی به قانون مدون توسط نمایندگان ملت، که روسو آنرا مطلقاً، نفی می‌کرد، از افکار او فاصله بیشتری گرفتند. برای نمایندگان بسیار مشکل بود بتوانند روسو را در صحن دموکراسی بلاواسطه دنبال کنند، زیرا چنین امری از جانب آن‌ها در واقع چشم‌پوشی از رسالتشان بود و چنین انتظاری هم از آن‌ها نمی‌رفت. وانگهی، اعلامیه با انتقال قدرت بیان اراده مردم به مجلس نمایندگان ملت، نظرات روسو را شدیداً تحریف کرده است.

- دست‌آوردهای نظری دیگر - نسل [انقلاب] ۱۷۸۹ که غرق در فضای روشنفکری قرن هجدهم بود: از «فلسفه عصر روشنگری»⁷⁷ تغذیه می‌کرد، که مضامین مدون توسط مؤلفین بسیار مختلف را تلفیق و ساده کرده بود.

الف) از **منتسکیو** ظن بنیادین او نسبت به قدرت حاکمه و اصلی که از آن ناشی می‌شود یعنی: جدایی قوا، الهام گرفته شد. خوشبینی روسو هر دوی این موارد را محکوم می‌کرد. امیدی که روسو به آشتی میان قدرت حاکمه و آزادی داشت موجب شد که او احتیاطات لازم را بر علیه خودکامگی که **منتسکیو** ضروری می‌دانست، نادیده گیرد. **منتسکیو** این احتیاطات را در مقابل هر قدرت حاکمه‌ای ضروری می‌دانست چون عقیده داشت «هرانسانی قدرت را در دست بگیرد از آن سوءاستفاده خواهد کرد». اعضای مجلس مؤسسان ۱۷۸۹ در واقع تحت تأثیر دو نظر بودند: خوشبینی روسو، در امید به قدرت حاکمه خدمتگذار آزادی، که به این حس با دادن قدرت به مجلس و قانونی که تدوین می‌کردند جامه عمل می‌پوشاندند و بدبینی **منتسکیو** که در ذهنشان نسبت به قوه مجریه تمرکز می‌یافت. در سال ۱۷۸۹ مظهر قوه مجریه شاه و دربار بودند که سنت استبدادی‌شان موجب هراس بنیانگذاران بود. بدین ترتیب تأثیرات نظری، به احتیاطات عملی می‌پیوندد و جدایی قوا و اطاعت قوه مجریه از قانون، با اعلامیه به سنت سیاسی فرانسه راه می‌یابد.

ب) در کنار **منتسکیو**، تأثیر **فیزیوکرات‌ها**⁷⁸ را با تقدیس مالکیت، مشاهده می‌کنیم؛ این تأثیر در مورد اقتصاد لیبرالی نیز صدق می‌کند که هر چند مستقیماً در اعلامیه تأیید نشده، اما کاملاً بر اذهان نویسندگان آن تسلط داشته است. خدانشناسی **ولتر**⁷⁹ با ذکر «ذات باریتعالی» در مقدمه، و به‌خصوص انعکاس اقدامات او در مورد بردباری مذهبی که موجب اعلام آزادی اعتقادات⁸⁰ شد

⁷⁷ Philosophie des Lumières

⁷⁸ فیزیوکرات (Physiocrate) به طرفداران نظریه اقتصادی فیزیوکراسی گفته می‌شود که در قرن ۱۸ در فرانسه با الهام از نظرات **ونسان دو گورنه** شکل گرفته بود [ی.م].

⁷⁹ ولتر (Voltaire) نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۷۷۸-۱۶۹۴).

⁸⁰ Liberté de conscience

نیز به‌خوبی مشهود است. کل «فلسفه عصر روشنگری» در اعلامیه تبلور یافته است.

◀ پیش‌کسوت‌ها: اعلامیه‌های امریکایی

• **منشاء اعلامیه‌های امریکایی** - هنگامی که مستعمرات انگلستان در امریکای شمالی بر علیه این کشور برخاستند و ایالت متحده امریکا را تشکیل دادند (۱۷۷۶)، از سه منبع متأثر بودند. این تأثیرات سپس در اعلامیه‌های حقوقی مسبوق به قوانین اساسی این ایالات، تبلور یافت.

الف) نخست می‌توان از **سنت پوریتین‌ها**⁸¹ نام برد که «پدران روحانی زائر»، بنیانگذاران واقعی و اولین مهاجران پوریتین که با ناو **می‌فلاور**⁸² به امریکا رسیدند، به فرزندان خود منتقل کرده بودند. سنتی عمیقاً مذهبی که متضمن آزادی اعتقادات در مقابل حاکمیت بود. زیرا آنها در واقع برای حفظ ایمانشان از گزند ستم پادشاه که در عین حال رئیس کلیسای **انگلیکن** مذهب رسمی حاکمیت نیز بود، از کشور گریخته بودند.

ب) اعلامیه‌ها در هر حال **سنت لیبرالی انگلیسی** را نفی نمی‌کنند. پیش از آن، تاریخ انگلستان شاهد اقداماتی بود، که با تحمیل ممنوعیت‌هایی محدود اما مشخص برای پادشاه، موجب کاهش حقوق مطلقه تاج‌وتخت شده بود. این محدودیت هم در مقابل پارلمان که هر اقدامش در جهت افزایش اقتدارش بود، صدق می‌کرد و هم در مقابل همه رعایا.

میثاق مهمی که در سال ۱۲۱۵ به ژان سان تر⁸³ توسط پارون‌های شورشی تحمیل شد، شروع این رشته اقدامات بود. پس از آن می‌توان از اقداماتی چون عریضه حقوق در سال ۱۶۲۷، رسیدگی دادگاه به قانونی بودن حکم بازداشت افراد⁸⁴ در سال ۱۶۷۹ که مکمل تحول دیگری در گذشته بود و به طریق بسیار مؤثری حمایت از افراد را در مقابل حبس غیرقانونی نظم می‌داد، نام برد، سپس نوبت به **اعلامیه حقوق** (۱۶۸۸) که تشکیل

Puritaine⁸¹

mayflower⁸²

Jean sans Terre⁸³

Habeas corpus⁸⁴

دادگاه‌های خاص توسط شاه را محکوم می‌کرد، می‌رسد، و در آخر، می‌توان به تصمیم⁸⁵ پارلمان [وستمینستر] در سال ۱۷۰۱ که به عنوان شرط سلطنت در انگلستان، بر خانواده هانور تحمیل شد، اشاره کرد.

در کلیه این متون خصوصیت‌های مشترکی وجود دارد: ۱ - نخست اینکه آنها، همزمان، به آزادی سیاسی، یعنی احترام به پارلمان و حقوقش توسط سلطنت، و آزادی‌های افراد می‌پردازند. بدین ترتیب، بر روابط میان نظام مشروطه و ضمانت‌های حقوق رعایا در مقابل قدرت حاکمه در همان منشأ لیبرالیسم تأکید می‌شود. ۲- از سوی دیگر، خصوصاً، هیچ یک از این متون از ایدئولوژی خاصی نشأت نمی‌گیرند: بالعکس در این متون سعی شده است در مقابله با سوءاستفاده‌های خاص، به طرق مؤثری ایدئولوژی‌ها کنار زده شود. این طرق به طور اساسی، شامل روال دادرسی است. طبق سنت انگلیسی: تأیید حقی در تجرید و به‌طور انتزاعی، خارج از روال دادرسی که بدان تحقق بخشد، قابل تصور نیست. نتیجه آن این است که تصمیماتی که آزادی‌ها را در بریتانیای کبیر به‌وجود می‌آورند، از محیط نهادی و قضایی که در آن جای می‌گیرند، جدایی‌ناپذیر اند.

عملگرایی آنها در عین این که مؤثر بودنشان را تضمین می‌کند، تأثیرشان را در کشورهای خارجی محدود می‌کند: آنها بیش از حد ویژگی انگلیسی دارند که بتوانند جهانی شوند. امکان صدور روال دادرسی در مقایسه با صدور افکار بسیار کمتر است. به همین دلیل تأثیر مستقیمی بر مؤلفان اعلامیه ۱۷۸۹ نداشتند. با این حال اعلامیه از طریق مونتسکیو و ولتر که نهادهای انگلیسی را، هر چند با اشتباهاتی در تفسیر، مورد مطالعه قرار داده بودند، با اندیشه انتظام دادن به ایمنی قضایی توسط متون قانونی، آشنایی دارد. اما خصوصاً این روال توسط اعلامیه‌های آمریکایی که به سنت لیبرالی انگلیسی وفادار بودند، در فرانسه تأثیر گذاشته است.

ج) و بالاخره، اعلامیه‌های آمریکایی چون اعلامیه فرانسوی شدیداً تحت تأثیر فلسفه قرن هجدهم بودند. مؤلفان آن در روح حاکم بر آن زمان شرکت داشتند: آنها لاک، مونتسکیو، و روسو را می‌شناختند. به همین علت در متونی که تدوین کردند، بدون آنکه از عملگرایی و دغدغه ایجاد روال‌های مؤثری که

از اقدامات انگلیسی به ارث رسیده بود، چشم‌پوشی کنند، افق‌ها را گسترش داده، اصولی را با گستره‌ای کلی تأیید کردند که درخششان را تضمین کرد.

• **متون** - متون اصلی که این گرایش‌ها را ملموس می‌کنند عبارتند از:

۱- اعلامیه استقلال آمریکا در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶، تألیف **جفرسون**.⁸⁶

این اعلامیه با مقدمه‌ای آغاز می‌شود که چشم‌انداز جهان شمول آن شگفت‌انگیز است. در مقدمه که به عنوان یکی از پایه‌های روحیه جمعی امریکایی پابرجا مانده، آمده است: «حقایق زیر به خودی خود برای ما اموری مسلم‌اند: همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند؛ خداوند آنها را از حقوقی لاینفک برخوردار کرده است؛ از جمله این حقوق، حق حیات، آزادی، و جستجوی خوشبختی است. دولت‌ها توسط مردم به‌وجود می‌آیند تا این حقوق را تضمین کنند»

۲- از متون دیگری که می‌توان نام برد اعلامیه‌های حقوقی مقدم بر اکثر قوانین اساسی‌ای است که هر سیزده مستعمره به محض استقلال تدوین کرده بودند: مهمترین اعلامیه، اعلامیه قانون اساسی ۱۲ ژوئن ۱۷۷۶ ایالت **ویرجینا** است که از لحاظ زمانی نیز اولین آنهاست. در این قانون تأثیر مذهبی اعلامیه استقلال، سنت پوریتن‌ها و همچنین تأثیرات فلسفه حاکم در قرن را باز می‌یابیم به خصوص فلسفه **لاک** را که منبع الهام تأکیدی است که در آغاز آمده است: «همه انسان‌ها ذاتاً آزاد و مستقلند.» اما سنت انگلیسی، با اعلام قواعد مشخص و آیین‌های دادرسی ویژه محیط قضایی محلی، بار دیگر پدیدار می‌شود.

در متن اولیه قانون اساسی فدرال ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۷ - صرف‌نظر از ده اصلاحیه‌ای که متعاقباً صورت گرفت - هیچ حقوقی اعلام نشده بود. به نظر نمی‌رسید از دولت فدرال خواسته شده باشد با شهروندان ارتباط مستقیم برقرار کند. تنها از سال ۱۷۸۹ بود که لزوم حمایت از شهروندان در مقابل دولت فدرال احساس شد و پاره‌ای از آزادی‌ها تأیید و تنظیم شدند. این است علت وجودی ده اصلاحیه اولیه که از سال ۱۷۸۹ الی ۱۷۹۱ صورت گرفت. یعنی پس از تدوین اعلامیه فرانسوی، به همین علت است که این مواد تأثیری بر اعلامیه نگذاشتند. از طرف دیگر دغدغه آیین دادرسی در این قانون نسبت به اعلامیه‌های ایالات، به صورت واضح‌تری مشاهده می‌شود. به عنوان مثال: چهارمین اصلاحیه تصریح می‌کند که هر حکمی که برای تفتیش و یا دستگیری صادر می‌شود «باید محتوی مشخصات مکان تفتیش و همچنین مشخصات شخص یا شیئی که باید توقیف شود، باشد». در واقع اگر چه ممکن است تغییرات قانون اساسی فدرال

⁸⁶ توماس جفرسون (۱۷۴۳-۱۸۲۸) سومین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۸۰۱-۱۸۰۹) از متفکرین و سیاستمداران فعال در جنگ استقلال آمریکا بود و مؤلف اصلی اعلامیه استقلال آمریکا. [ی.م.]

فایده‌ای برای مطالعه منابع اعلامیه فرانسوی نداشته باشد، معهذاً اهمیت بسیار اساسی خود را به عنوان مقررات همواره معتبر حقوق موضوعه ایالات متحد آمریکا حفظ کرده است.

● **تأثیر اعلامیه‌های امریکایی بر اعلامیه فرانسوی.** الف) تأثیر اعلامیه‌های امریکایی بر اعلامیه فرانسوی در مورد اصل وجود يك اعلامیه در صدر قانون اساسی، قطعی است. امریکا به اعضای مجلس مؤسسان فرانسه الگویی ارائه کرد که بسیار چشمگیر تر از نتایج حاصل از مناقشات مربوط به نظرات لاک و روسو بود. این الگو [در فرانسه] شناخته شده و مورد تحسین واقع شده بود. شرکت فرانسه در جنگ استقلال امریکا، اقامت فرانکلین⁸⁷ در پاریس، بین دو کشور روابط نزدیک به وجود آورده بود. لافایت⁸⁸ یکی از رهبران نجبای لیبرال فرانسوی که نقش مهمی در تدوین اعلامیه داشت، برای تدوین اعلامیه آینده فرانسه، يك نسخه از اعلامیه ویرجینا را در کنار يك ورق سفید بر میز کارش نهاده بود.

ب) اما تأثیر امریکایی‌ها در محتوای اعلامیه کمتر حس می‌شود. نه تنها تأثیرات مذهبی کاملاً غایب است، بلکه عمل‌گرایی و دغدغه روال دادرسی نیز به نفع اعلام اصول کنار گذاشته شدند. قیاس پیش از هر چیز به منابع ایدئولوژیکی که بنیانگذاران اعلامیه‌های دو سوی اقیانوس اطلس از آن بهره گرفتند، برمی‌گردد، در واقع بیشتر توازی وجود داشته تا تقلید، نکته‌ای که نشان از تفاوت محیط و طرز تفکر دارد.

⁸⁷ بنیامین فرانکلین (Benjamin Franklin) (۱۷۹۰-۱۷۰۶) از شخصیت‌های فعال و طراز اول جنگ استقلال امریکا بود. او به عنوان یکی از بنیانگذاران کشور امریکا محسوب می‌شود که در وقایع مهم تاریخ امریکا از جمله پیمان صلح، اعلامیه استقلال و تدوین قانون اساسی شرکت داشته است. او اولین سفیر امریکا در فرانسه است و در دوران اقامتش در فرانسه با متفکرین فرانسوی از جمله با ولتر در ارتباط بود. او به عنوان یکی از طرفداران بارز الغای برده‌داری در امریکا شناخته شده است. [ی.م.]

⁸⁸ لافایت (Gilbert du Motier, marquis de la Fayette) (۱۷۵۷-۱۸۳۴) ژنرال معروف فرانسوی دوران انقلاب فرانسه است که در جنگ استقلال امریکا فعالانه شرکت کرده و در کنار مبارزین معروف امریکایی با ارتش بریتانیای کبیر جنگیده بود. او در آغاز انقلاب فرانسه از طرفداران آن بود. امپس از بروز اختلافات میان سردمداران انقلاب، در سال ۱۷۹۲ توسط مجلس به جرم خیانت به ملت محکوم شد. یکی از دو پروژه اولیه اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ را او تهیه کرده بود که اعلامیه‌ای که به‌طور نهایی پذیرفته شد براساس پروژه او کامل شد. [ی.م.]

تألیفات کلاسیک در مورد تحولات کلی نظریات:

در اینجا قصد ما شمارش تألیفاتی که مربوط به جریانات مختلف فکری که در این بخش به آنها اشاره می‌شود نیست، تنها به ذکر پاره ای از آنها اکتفا می‌کنیم:

MM. Prélo, *Histoire des idées politiques*, Dalloz, 1959, et Jean Jaques Chevallier, *Les grandes œuvres politiques*, Armand Colin, « U », 1970. Sur la dimension chrétienne des droits de l'homme : J.-F. Six, *Religion, Eglise et Droits de l'homme*, Desclée de Brouwer, 1991 ; G Thils, *Droit de l'homme et perspectives chrétiennes*, *Cahiers de la Revue théologique de Louvain*, 2, 1981. pour une approche Juridique générale de la notion de dignité humaine, notamment à travers la pensée de J. Maritain : H. Moutouh, *La dignité et le droit*, RDP, 1999, P. 159. Sur J.-J. Rousseau : l'édition du *Contrat social* Par B. de Jouvenel, précédée d'un *Essai sur la politique de Rousseau*, 1947, et celle qu'a donnée, en 1971, R. G. Schwartzberg ; /Deratré, *Rousseau et la société philosophique de son temps*, 1950. Pour une synthèse personnelle des origines et de l'évolution : J Mourgeon, *Les droits de l'homme*, PUF, « Que sais-je ? », 1990 ; parmi les nombreux ouvrages collectifs suscités par le bicentenaire de la Déclaration de 1789, on citera : A. de Baeque, *L'An I des droits de l'homme*, CNRS, 1988 ; G. Conac, M. Debène, G. Teboul, *La Déclaration des droits de l'homme et du citoyen de 1789, histoire, analyses et commentaires*, Economica 1993 ; St. Rials, *La Déclaration des droits de l'homme et du citoyen*, Hachette, « Pluriel », 1988 ; numéro spécial, La Déclaration des droits de l'homme et du citoyen, *Droit*, n° 8, 1988 ; numéro spécial, Le bicentenaire de la Révolution française, RDP, n° 3, 1989

۲ / خصوصیات اعلامیه

درك و فهم اعلامیه، بدون شناخت معنا و کاربردی که مؤلفان اعلامیه برای آن در نظر داشتند، ممکن نیست. نتیجتاً باید دانست منظور آن‌ها از تدوین اعلامیه‌ای تحت عنوان «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» چه بوده است؟ چه محتوایی قرار بوده تحت این عنوان قرارگیرد؟ تنها يك چنین تجزیه و تحلیل مقدماتی‌ای ما را قادر می‌گرداند از فهم غلط نسبت به اعلامیه که بسیار رایج است، اجتناب کنیم (موضوع بخش اول) و روح حاکم بر آن را دریابیم (موضوع بخش دوم).

۱ | مفهوم « اعلامیه حقوق »

عنوانی که بنیانگذاران انتخاب کرده‌اند، به خوبی نشانگر آن امری است که قصد انجامش را داشتند: کافی است به تحلیل هر کلمه آن بپردازیم.

◀ يك اعلامیه

بررسی کلی- مقدمه اعلامیه قصد مؤلفان آن را آشکار می‌کند: آنها در واقع «تشریح می‌کنند»، «اعلام می‌کنند»، «یادآوری می‌کنند». این افعال در ارتباط با سرشت و گستره این سند مدون، نتایج اساسی به دنبال دارند.

- **اعلامیه سندی است که حقوق موجود را به رسمیت می‌شناسد- اعلامیه به عنوان سند آفریننده حق، تدوین نشده است.** حقوقی که در آن اعلام می‌شوند، قبلاً موجود و لاینفک ذات بشراند. بنابراین ادعای آفرینش این حقوق بی‌معنی است. کافی است وجود آن‌ها تصدیق شده و به ثبت رسد.

- **خصوصیت آموزشی اعلامیه-** این حقوق اما «فراموش» شده یا مورد «بی‌توجهی» قرار گرفته بودند. زین پس باید «انکارناپذیر» شوند. برای نیل به چنین هدفی، اعلام آن به تنهایی کافی نیست و ارائه شرحی که توضیحات ویژه و اقناعی در برداشته باشد، ضروری است. در نتیجه اعلامیه اسلوبي در تنظیم روابط انسان و جامعه عرضه می‌کند. اما خصوصیت نظریه‌ای، و دغدغه آموزشی آن، با تجربه‌گرایی‌ای که مشخصه متون اخیرتر است، حداقل در فضای لیبرالی، در تضاد قرار می‌گیرد.

- **فقدان خصوصیت سازماندهی-** بنیانگذاران بخوبی می‌دانستند که تصدیق صرف حقوق بشر برای تضمین احترام به آن کافی نیست. هنگامی که این حقوق «اعلام» می‌شوند باید «تضمین» نیز بشوند. اما برای آن‌ها این دو اقدام متمایز بود: **اعلامیه حقوقی** را متذکر می‌شود که احتیاج به ضامن دارد. اما سازماندهی تضمینات آن بر عهده قانون اساسی است. طبق عبارت ماده ۱۶ اعلامیه: «در هر جامعه‌ای ... که تضمینات حقوق تأمین نشده باشد، آن

جامعه فاقد *قانون اساسی* است. در واقع عنوان اول قانون اساسی ۳ سپتامبر ۱۷۹۱ به این ضمانت‌ها اختصاص دارد. این روال روالی است دو مرحله‌ای، و نمی‌توان مؤلفان **اعلامیه** را از نادیده گرفتن مشکلاتی که حقوق در مرحله تحقق ایجاد می‌کند، سرزنش کرد، زیرا آنها می‌خواستند به این مسائل در دومین مرحله بپردازند.

معهدا، اعتمادی که آنها به پاکی سرشت انسان داشتند موجب شد که در چهارچوب اجرایی انتظارات زیادی از **اعلامیه** داشته باشند. در واقع اعتماد آن‌ها به جلب اذهان به «اصول ساده و انکار ناپذیری» که برای پیش‌گیری از بازگشت «سیره‌زی اجتماعی» برایشان تشریح شده بود، گواهی است بر خوشبینی نمایندگان، که در واقعیت به ندرت ثابت شده است.

● **اقتدار اعلامیه**- خصوصیتی که ذکر شد، بعضی از طرفداران نظریه را به سمتی هدایت کرد که *تفویض اعتبار سند حقوقی به معنای دقیق کلمه را به اعلامیه رد کردند*. در واقع مؤلفان آن، آنرا از قانون اساسی ۱۷۹۱ لاینفک می‌دانستند. **اعلامیه** در صدر قانون اساسی چاپ شده بود، و بدین طریق اعتبار قانون اساسی کسب می‌کرد. اعتباری که با لغو قانون اساسی نیز از میان رفت. قوانین اساسی سال يك و سال سه⁸⁹ هر يك اعلامیه خود را داشتند. اما **اعلامیه** ۱۷۸۹ با وجود فقدان اقتدار قضایی، اقتدار فکری روزافزونی یافت. اقتداری که بازگشت **اعلامیه** را به قوانین موضوعه، توسط قانون اساسی ۱۹۵۸ و رویه قضایی شورای قانون اساسی، به خوبی توجیه می‌کند.

◀ اعلامیه: شرح حقوق طبیعی

همانطور که دیدیم حقوقی که **اعلامیه** بدان گواهی می‌دهد «حقوق طبیعی‌اند»: این حقوق را جامعه اعطاء نمی‌کند بلکه طبیعت موجد آن است: این حقوق لاینفک ذات بشراند

⁸⁹ این تاریخ مطابق با تقویم انقلاب فرانسه (تقویم جمهوری) است. سال يك مصادف با سال ۱۷۹۳ و سال سه مصادف با سال ۱۷۹۵ میلادی است. [ی.م.]

و به شکلی با مفهوم انسان بودن پیکری واحد تشکیل می‌دهند. يك چنین تفکری يك رشته آثار به دنبال دارد.

• اثر بر خصوصیات حقوق-

الف) به دلیل اینکه این حقوق، حقوقی «طبیعی‌اند»، ضرورتاً غیر قابل انتقالند. انسان نمی‌تواند حتی به اراده خود، از آن صرف‌نظر کند، مگر اینکه از انسان بودن خود چشم‌پوشی کند. به طریق اولی، دیگری نیز نمی‌تواند این حقوق را در اختیار گیرد.

ب) انسان‌ها دارای سرشتی یکسانند نتیجتاً حقوقی که از این سرشت منتج می‌شود نیز به همه انسان‌ها تعلق می‌گیرد. «انسان‌ها از لحاظ حقوقی برابر... متولد می‌شوند.» (ماده ۱) زیرا آنها انسان به دنیا می‌آیند. برابری پیامد ضروری خصوصیت طبیعی حقوق است.

ج) جهان شمولى مستقیماً به این حقوق می‌پیوندد. این خصوصیت جهان‌شمول درخشش اعلامیه را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف تضمین می‌کند. با تأیید لاینفک بودن حقوق از طبیعت انسان، این حقوق برای همه انسان‌ها به رسمیت شناخته می‌شود. بدین ترتیب از متن اعلامیه ۱۷۸۹ ضرورتاً، رد هر نوع تبعیض نتیجه گرفته می‌شود.

• اثر بر محتوای حقوق- فرض این‌که حقوق «طبیعی» پیش از جامعه موجود بوده، خود اساس محتوای آن را مشخص می‌کند.

الف) هنگامی که طلبکاری وجود نداشته باشد، طلبی نیز وجود ندارد. پیش از تشکیل جامعه، حقوق «طبیعی» طلب بشر از طبیعت را تشکیل نمی‌داده است. در نتیجه عجیب نیست اگر در اعلامیه جای حقوقی که انسان برطبق آن تعهد مثبتی را از جامعه طلب کند، آنطور که در متون حقوقی معاصر وجود دارد، خالی باشد. (حقوقی چون: حق کار، حق فعالیت‌های فرهنگی و غیره). چنین چیزی برخلاف درکی بود که از مفهوم حقوق

طبیعی وجود داشت. حقوق شناخته شده سال ۱۷۸۹ تنها تکلیفی منفی بر جامعه تحمیل می‌کنند: نباید امری اجرای این حقوق را متوقف کند و نیز محدوده عمل قدرت حاکمه را مشخص می‌کنند، قدرت حاکمه ای که مؤخر بر این حقوق است و بدین لحاظ ملزم به رعایت آن. در واقع این حقوق اختیار انجام اعمال به بشر می‌دهند و نه اختیار مطالبه کردن چیزی، این حقوق انسان را طلبکار نمی‌گردانند بلکه به او آزادی می‌دهند.

معهدا، بنیانگذاران وظیفه جامعه در تأمین احتیاجات اساسی را، که فقدان آن قواعد آزادی را فلج می‌کند، کاملاً نادیده نگرفته‌اند و بدان در عنوان اول قانون اساسی که به تضمینات حقوق اختصاص داده شده است، پرداخته‌اند: رامحلی که کاملاً بر منطقتشان مطابقت می‌کند و نشانگر این نکته است که آنها به‌خوبی ضرورت حداقلی از تعهدات اجتماعی را برای «تضمین» این حقوق و یا به عبارت دیگر تحقق آن در واقعیت، حس کرده بودند. علاوه براین، این تعهدات اجتماعی را با چنان دقت و توجه به واقعیت مشخص کرده‌اند که جا دارد که در انتقادی که معمولاً به اعلامیه به جهت نادیده گرفتن وضعیت عینی انسان، می‌شود، دقت بیشتری شود. در اعلامیه آمده است: «سازمانیت عمومی از امداد دولتی ایجاد و برنامه‌ریزی خواهد شد که به پرورش کودکان بی‌سرپرست، درمان معلولان تهیدست، و کاریابی برای تهیدستان تندرست که قادر به یافتن کار برای خود نیستند، خواهد پرداخت... مراکز آموزشی ایجاد و برنامه‌ریزی خواهد شد که قابل دسترس کلیه شهروندان خواهد بود و آن بخش از تعلیماتی که برای همه انسان‌ها ضروری است رایگان خواهد بود و ایجاد مراکز آن در رابطه با تقسیمات کشورپادشاهی انجام خواهد گرفت» قانون‌های اساسی اخیر در مورد مسئولیت دولت در قبال کمک‌های اجتماعی، اشتغال، آموزش و پرورش، نه مشخص‌ترند و نه سخاوتمندتر، اما به طور عجیبی، این متون بی‌ارزش شمرده شدند. بدون شك- آن طور که وقایع نشان می‌دهند- به این دلیل بود که چندان به مرحله اجرا در نیامدند.

ب) جامعه نمی‌تواند حقوقی را که مقدم بر او به‌وجود آمده است به خدمت گیرد. این حقوق مختص انسان است و نه جامعه. در نتیجه جامعه نمی‌تواند اهدافی برای آن تعیین کرده و رعایت آن را به رعایت این اهداف منوط کند: این انسان است که اهداف مورد نظر خود را تعیین می‌کند. بنابراین حقوق بشر به‌عنوان امری مطلق ظاهر می‌شود. تنها محدودیتی که جامعه می‌تواند بر آن تحمیل کند، محدودیتی است که برای اجرای همزمان این حقوق برای همه افراد، ضروری است.

◀ حقوق بشر و حقوق شهروند

تمایز- همانطور که ملاحظه شد، حقوق بشر مقدم بر جامعه است. اما حقوق شهروندان پس از آنکه مُدُن [شهر]⁹⁰ تشکیل شود قابل تصور است. در نتیجه این دو رشته حقوق از یکدیگر، تفاوتی سرشتی دارند.

اگر در اعلامیه آنها را از هم جدا نکردند، به این علت است که در ذهن مؤلفان آن، حقوق شهروندان پیامد ضروری حقوق بشر است: با تشکیل مُدُن حقوق بشر نمی‌تواند دوام آورد مگر اینکه قدرت حاکمه بر طبق طرح کلی‌ای که حقوق شهروند مشخص کرده‌است، با آن برخورد کند. در اینجا تأثیر مستقیم روسو را بازمی‌یابیم.

نظرات اساسی- حقوق بشر مجموعه‌ای از آزادی است. بر طبق این حقوق فرد مجاز می‌شود زندگی شخصی‌اش را آن طور که می‌خواهد پیش برد. و فضایی از خودمختاری به او اعطاء می‌شود که جامعه را در آن راهی نیست. از جمله این حقوق میتوان به آزادی‌های فردی (ماده ۷)، آزادی عقیده، (مواد ۱۰ و ۱۱) حق مالکیت (ماده ۱۷) اشاره کرد. اما حقوق شهروند را *اقتداراتی* تشکیل می‌دهد که بر طبق آن شرکت همه افراد در امور مُدُن تضمین می‌شود و بدین طریق، امکان هر اختناقی از جانب مُدُن از میان می‌رود: از جمله این حقوق می‌توان از «حق شرکت در تکوین اراده جمعی» (ماده ۶)، حق توافق بر مالیات (ماده ۱۴)، و غیره نام برد.

آزادی قدیمی‌ها و آزادی متجددها- این تمایز در واقع به دو استنباط متفاوت از آزادی برمی‌گردد که بنیامین کنستان⁹¹ با در مقابل هم قراردادن *آزادی سیاسی* یا آزادی قدیمی‌ها و *آزادی منی*، یا آزادی متجددها، بدان سامان بخشیده است. در مُدُن یونانی شرکت در تصمیمات سیاسی در صحن مجمع توده مردم، تنها راه بیان آزادی بود. به عنوان مثال در اسپارت قواعدی که به شکلی کاملاً دموکراتیک تدوین میشدند، می‌توانستند در تمامی جزئیات زندگی روزانه دخالت کنند، تا حدی که شهروند را از داشتن کوچکترین اختیاری محروم کنند. اما این امر مانع از آن نبود که این شهروند خود را انسانی آزاد بدانند. **متجددها** بیشتر مایلند از اقتدار قدرت حاکمه بر راه و روش زندگی‌شان در امان باشند تا

Cité⁹⁰⁹¹ بنیامین کنستان (Benjamin Constant) (۱۷۶۷-۱۸۳۰) نویسنده و نظریه پرداز سیاسی فرانسوی الاصل سوئیس است. [ی.م.]

در سیاست شرکت کنند: برای آنها آزادی «مدنی»، (به معنایی که از حقوق مدنی در مقابل حقوق «عمومی» صحبت می‌شود) آزادی واقعی است. این تمایز بنیادی امروزه با تقابل «آزادی- اختیار در سلوک» که به حقوق مدنی مرتبط است و «آزادی- مشارکت» که به حقوق سیاسی مربوط می‌شود، مدّ نظر است.

در اعلامیه این دو دسته حقوق در تقابل قرار نداشته و لاینفک‌اند: در يك جامعه سیاسی تنها به رسمیت شناختن حقوق شهروندی می‌تواند حقوق بشر را حفظ کند. بدین ترتیب از همان آغاز دولت لیبرالی، به رابطه میان شکلی از سازماندهی قدرت حاکمه – یعنی دموکراسی – و احترام به آزادی‌های فردی به شدت توجه شده است. حال به خوبی درمیابیم چرا اعضای مجلس مؤسسان اعلامیه را تنها به شکل فهرستنامه‌ای از آزادی‌های بنیادین ارائه نکردند، بلکه آن را به شکل طرحی کلی از ساختاری ارائه کردند که هر جامعه‌ای برای آنکه حقوق بشر توسط حقوق شهروند تضمین شود، پاسخ گو باشد.

۲ | روح حاکم بر اعلامیه

پیش از این با خطوط اساسی‌ای که روح حاکم بر اعلامیه را مشخص می‌کنند، آشنا شده‌ایم، به خصوصیت جهان شمول آن باز نمی‌گردیم اما برعکس، خصوصیت انتزاعی، که اغلب به اعلامیه نسبت داده می‌شود و فردگرایی‌ای که بر آن غالب است، محتاج توضیحاتی‌اند.

◀ روح انتزاعی

این خصوصیت در واژگانی که در اعلامیه به‌کار رفته است ظاهر می‌شود: انسان، شهروند، اراده‌جمعی، جامعه، و مفاهیمی که به هیچ موقعیت خاصی بر نمی‌گردند.

- **خصوصیتی به ظاهر تجسم ناپذیر.** این خصوصیت لاینفک از دورنمای جهانشمول اعلامیه و دلیل درخشش آن است. اما خصوصیات دیگری به آن نسبت داده می‌شود که معمولاً انتقادبرانگیز است.

الف) انتزاعی بودن اعلامیه از آنجا ناشی می‌شود که رسالت خود را با به رسمیت شناختن اختیاراتی برای انسان، انجام یافته تصور می‌کند، بدون آنکه به ابزار مادی‌ای که برای تحقق این حقوق لازم است، پرداخته باشد. این یکی از انتقادات اساسی است که مارکسیسم بر علیه آزادی‌های ۱۷۸۹ تبیین کرده است: آزادی‌های «صوری»، اختیارات کاملاً نظری‌اند و به همین علت، نسبت به افرادی که ابزار لازم برای تحقق این حقوق در اختیار ندارند فاقد محتوای عملی‌اند. تنها افرادی که چنین وسائلی را در اختیار دارند، قادراند از آن بهره‌مند شوند. در نتیجه، آزادی‌ها تحت ظاهر انتزاعی‌شان در واقع، تنها مختص به يك طبقه‌اند، و ابزاری‌اند که بورژواهای [انقلاب] ۱۷۸۹، به منظور تحت تسلط گرفتن سایر طبقات، در اختیار گرفته‌اند.

ژان پل سارتر⁹² در توجیه رد جایزه نوبل که در سال ۱۹۶۴ به او اعطاء شده بود، کلمه «آزادی» را اینگونه تعبیر می‌کند: «در غرب از این کلمه تنها آزادی کلی فهمیده می‌شود. اما من از آن آزادی ملموس‌تری را انتظار دارم که در حقوق به معنای داشتن بیشتر از يك جفت کفش و تغذیه کافی است».

ب) این تجرید در قلمرو صرفاً قضایی نیز وجود دارد: اشخاصی بر این نظرند که: اعلامیه حقوق را تأیید می‌کند، اما به روال قضایی که تحقق این حقوق را در واقعیت میسر می‌گرداند، توجهی نکرده است. در واقع درست برخلاف متون انگلوساکسون عمل کرده‌است، متون انگلوساکسون با روشی واقع‌گرایانه، حقوق را از ضمانت‌های آن، یعنی روال دادرسی‌ای که بدون آن تحقق این حقوق امکان‌پذیر نیست، جدا نکرده‌اند.

• **ظرافت‌ها – تصریح به این حقوق، تأیید حقوق دیگری را در بردارد.**

الف) نخست اینکه، از ورای انتزاع واژه‌ها و عبارات، اغلب دغدغه‌های بسیار عینی و ملموسی که به يك موقعیت خاص تعلق دارند، ظاهر می‌شوند. یعنی دغدغه فرانسه در اواخر قرن هجدهم. هر يك از حقوقی که اعلام می‌شد، در واقع يك روش خودکامه را محکوم می‌کرد که باید بدان خاتمه داده

⁹² ژان پل سارتر (Jean- Paul Sartre) نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۹۸۰-۱۹۰۵).

می شد: در پس تأیید امنیت فردی، محکومیت قدرت شاه در دادن فرمان جزایی بدون محاکمه، خفته بود؛ حق چاپ و انتشار آزادانه، سانسور را محکوم می کرد؛ و آزادی اعتقادات، ستم علیه پروتستان ها را. به شکلی ملموس تر عبارت «از احدی نمی توان خلع مالکیت کرد، مگر طبق ضرورتی عمومی به تشخیص قانون، و با سبق جبران عادلانه خسارت» هدفش پایان دادن به خلع مالکیت بی قاعده و خودکامه ای بود که نظریه حق ممتاز پادشاه بر تمامی مملکت مجاز کرده بود. و سرانجام، حق برابر در دسترسی به مشاغل دولتی، به همه افراد امکان می داد به مشاغلی که مختص نجبا بود، دسترسی یابند.

ب) انتقاد به «صوری» بودن حقوق بشر به طور عام صحت ندارد. تحقق پاره ای از این حقوق مستلزم وجود امکانات مادی خاصی نیست. بنابراین آن ها دارای خصوصیتی بسیار واقعی اند و همه افراد از آن برخوردارند، از جمله /امنیت، بدین سان بهای در امان بودن از حبس غیرقانونی و برخورداری از آزادی اندیشه برای همه انسان ها یکسان است. این نکته را افرادی که تحت رژیم های توتالیتر زندگی کرده اند به خوبی درک می کنند. این آزادی های بنیادین فضای عمومی يك جامعه را ترسیم می کنند. تنها زمانی به ضرورت آن پی می بریم که از آن محرومیم.

از طرف دیگر، پاره ای از حقوقی که امروزه اکثراً به دلیل تحولات فن آوری عملاً خالی از محتوا شده اند و نتیجتاً انتقاد مارکسیسم را موجه می کنند، در سال ۱۷۸۹ در سطح وسیعی تحقق می یافتند: در جامعه ای که آفیش های دست نویس، ترانه هایی که احتیاج به هیچ تبلیغاتی نداشتند، و یا يك سخنرانی بر صندلی ای در باغ پله-رویال⁹³ روش های ثمربخشی در تأثیر بر افکار بودند، یا در جامعه ای که امکان انتشار يك روزنامه با کمترین سرمایه ممکن بود، که گواه آن شکوفایی اوراق روزنامه ای در اوایل انقلاب است، همه نشانگر تحقق «ارتباطات فکری و عقیدتی» در آن جامعه است.

⁹³ باغ پاله رویال Palais-Royal در دوران انقلاب فرانسه، در مرکز پاریس، محل تجمع مردم و پخش اخبار مربوط به انقلاب بود.

وسرانجام، همانطور که مشاهده کردیم، اگر اعلامیه حق مطالباتی را فرو گذاشته است، بر عکس قانون اساسی، با درج سازمان‌دهی امدادهای عمومی و تعلیم‌وتربیت در بخش مربوط به « ضمانت‌های حقوق»، گواه آن است که مردان انقلاب ۱۷۸۹ این وجه اساسی مشکل آزادی‌ها را فراموش نکرده‌بودند.

ج) توضیحات مربوط به بی‌توجهی اعلامیه به سازمان‌دهی قضایی و مجازات‌های واقعی نقض حقوق مشخص است: در واقع این برنامه‌ریزی تحت عنوان «ضمانت‌های حقوق» در قانون اساسی آمده است و نه در اعلامیه.

◀ فردگرایی

اندیشه‌ای بنیادین- فردگرایی جایگاهی اساسی در اعلامیه دارد و همزمان ذیحق، موضوع حق و نیز نگرش کل جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

الف) «اعلامیه تنها انسان را ذیحق شناخته است، یعنی فرد به‌تنهایی را. شناخت حقوق «طبیعی» برای گروه‌های اجتماعی چون خانواده، اجتماعات محلی، یا حرفه‌ای، اندیشه‌ای است که در نظام انقلاب ۱۷۸۹ جایگاهی ندارد.

ب) فردگرایی همچنین آزادی‌های پذیرفته‌شده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. خصوصیت مشترک آزادی‌ها در این است که همه آن‌ها توسط اراده یک فرد قابل اجراند. اعلامیه به آزادی‌های جمعی که اجرای آن مستلزم توافق جمع است، چون تشکیل انجمن‌ها، و گروه‌های مختلف، پرداخته است. آزادی اجتماعات تنها در عنوان اول قانون اساسی، آن هم بسیار کمرنگ، ظاهر می‌شود. انگار گمان نمی‌رفت بتوان برای آن به دلیل خصوصیت جمعی‌اش، حقوقی «طبیعی» شناخت.

ج) نگرشی که در مورد جامعه بر اعلامیه حاکم است، به‌صورت گسترده‌تری، هر وساطتی میان فرد و اجتماع ملی را، از جانب هرگروه‌بندی‌ای که بتواند موجب انحراف شکل‌گیری «اراده جمعی» شود، رد می‌کند و هر اقتداری از جانب یک هیئت خاص را محکوم می‌کند. اگرچه اعلامیه کل اجتماع را در تابعیت فرد که غایت اجتماع است قرار می‌دهد- اجتماعی که در خدمت فرد است- اما میان این دو هیچ واسطه‌ای را نمی‌پذیرد.

فردگرایی خارج از صحن اعلامیه، در زمینه اقتصادی و اجتماعی به شکوفایی خود می‌رسد. مقدمه قانون اساسی ۱۷۹۱ تأکید می‌کند که «دیگر نه هیئت مدیره اتحادیه اصناف وجود دارد و نه اتحادیه صاحبان مشاغل و هنر و حرفه» و قانون ۱۴-۱۷ ژوئن ۱۷۹۱ (قانون لو شاپولیه) از عدم پذیرش «منافع مشترک» برای «صاحبان حرفه»، ممنوعیت گروه‌بندی‌های حرفه‌ای را نتیجه‌گیری می‌کند. اما در مخالفت با این رأی، آزادی انجام هر نوع دادوستد، شغل و حرفه، توسط حکم دالرد⁹⁴ (۱۷-۲ مارس ۱۷۹۱) به عنوان آزادی فردی شناخته می‌شود. با وجود اینکه این متون جدا از اعلامیه‌اند، اما روح حاکم بر اعلامیه را دنبال کرده و به آن وضوح می‌بخشند.

در واقع، فردگرایی انقلاب ۱۷۸۹ اگر چه بنیانی ایدئولوژیکی دارد، اما داده‌های سیاسی نیز آنرا توضیح می‌دهند. نظم قدیم اساساً بر گروه و جماعتی که به سنت‌های خاص و امتیازات خود وابسته بودند، استوار بود. برای پیروزی انقلاب انهدام این گروه‌بندی‌ها [برای از بین بردن امتیازات صنفی و طبقاتی] ضروری بود. اولین محکومیت‌ها دامنگیر هسته‌هایی شد که بافت فرانسه قدیم⁹⁵ را تشکیل می‌دادند. بدین سان، فردگرایی نظری با فردگرایی ای که ناشی از اوضاع و احوال و الزامات حرکت‌های انقلابی بود تقویت شد.

۳/ مضامین عمده اعلامیه

ایدئولوژی انقلاب ۱۷۸۹ حول چهار مضمون سامان می‌یابد که همواره در قوانین موضوعه نفوذ دارند. این مضامین را به ترتیب زیر مورد مطالعه قرار خواهیم داد: آزادی، استنباطی خاص از مشارکت سیاسی، استنباطی خاص از قانون، و بالاخره مساوات. سپس تکالیف انسان را به عنوان مضمون پنجم به آن خواهیم افزود که اعلامیه تنها به آن اشاره‌ای کرده و به همین دلیل نیز اغلب مورد انتقاد قرار گرفته است.

⁹⁴ D'Allard

⁹⁵ کلمه قدیم در ترکیبات نظم قدیم و فرانسه قدیم به دوران قبل از انقلاب ۱۷۸۹ اشاره دارد برای توضیح بیشتر به یادداشت شماره ۹۵ رجوع کنید. [م.ی.]

۱ | آزادی

اصل - آزادی مضمون بنیادین اعلامیه است که در ماده ۲، در صدر حقوق بشر آمده است. سه مورد دیگری که در این ماده ذکر شده است عبارتند از: مالکیت، (که در ماده ۱۷ تکرار شده است)، امنیت به معنی حمایت قضایی بر علیه خودکامگی قدرت حاکمه، خصوصاً در موارد سرکوب (ماده ۷، ۸، و ۹) و سرانجام مقاومت در مقابل ظلم و ستم: به این معنی که انسان حق دارد از فرمان قدرت حاکمه هنگامی که او از نقش اصلی خود دور می افتد و به جای حمایت، ستم پیشه می کند، سرپیچی نماید. این مورد آخر که در اعلامیه ۱۷۸۹ تنها نامی از آن برده شده بود، در صدر اعلامیه ۱۷۹۳ جایگاهی به خود اختصاص داده است.

آزادی، این مقدم ترین حق بشر، ریشه در طبیعت دارد. « انسان ها آزادی به دنیا می آیند » این تأکید، تأکیدی اساسی است که از آزادی، يك داده اولیه می سازد، که مسبوق بر حکومت است و خود را بر آن تحمیل می کند در حالی که تفکر مارکسیستی در آزادی هدفی را جستجو می کند که فرابندی طولانی و پیچیده دارد.

آزادی در ماده ۴ این چنین تعریف شده است: « آزادی عبارت است از اختیار انجام هر عملی که به دیگری ضرر نرساند ».⁹⁶ این عبارت می تواند بسیار کلی به نظر رسد، خصوصاً هنگامی که در کنار ماده ۵ قرار می گیرد، که برطبق آن: « هر امری که توسط قانون ممنوع نشده باشد، مجاز است ». بدین ترتیب اصل بنیادین جوامع لیبرالی بنا نهاده می شود: انسان حق دارد خالق کردار خود باشد و آنرا در همه زمینه ها اجرا کند. مشروط بر اینکه ضرورت اخلاقی ای که در تعریف آزادی مستتر است، نادیده گرفته نشود: « ضرر به دیگری » به معنای خروج از فضای مجاز برای آزادی است. نتیجتاً اعمال آزادی برای هر فردی از احترام به دیگری تجزیه ناپذیر است. اما اعمالی که ممکن است به دیگری ضرر برسانند بسیارند؛ به همین علت باید هر آنچه ممنوع است به دقت، مشخص شود. این همان نقشی است که به قانون محول شده است.

⁹⁶ آزادی یعنی: انجام هر امری که به دیگری ضرر نرساند، ن-ک: J Rivero REDP, 1990, n° 1, p. 11.

کاربردها- اعلامیه با توجه به این معنای عام از آزادی که همه بخش‌های مختلف فعالیت‌های انسان را دربرمی‌گیرد، تنها به چند بخش می‌پردازد و کاربرد اصل کلی‌ای که بنا نهاده است را در مورد آن‌ها توضیح می‌دهد. امکان دارد فهرست آزادی‌های خاص که بدین ترتیب ارج یافته‌اند، کوتاه به‌نظر رسد: موارد ذکر شده عبارتند از: آزادی‌های فردی که با «امنیت» خلط شده است (ماده ۷، ۸ و ۹)، آزادی عقیده (ماده ۱۰)، آزادی بیان (ماده ۱۱). اما تصریح به این آزادی‌ها در قلمرو اصول، حائز اهمیت بسیاراند. زیرا میان آزادی به‌طور عام که در ماده ۵ تضمین شده و کاربردهای آن در رابطه با آن بخش از فعالیت‌های بشر که آزادی در آن یا به ویژه حائز اهمیت بسیار است و یا به طور خاص در خطر و نتیجتاً مستلزم حمایت ویژه، تمایز قائل شده است. این آزادی‌ها همان آزادی‌های تصریح شده و یا تعریف شده‌ای‌اند که منشأ فهرست «آزادی‌های عمومی» به معنی حقوق موضوعه آن، محسوب می‌شوند.

با وجود این، اهمیت آنها نباید بر موضوع اساسی، یعنی اصل کلی آزادی سلوک، از هر نوع و در هر زمینه، سایه افکند. در واقع این اصل چون پرده نمایشی است که آزادی‌هایی که صریحاً تأیید شده‌اند، از آن جدا می‌شوند.

۲ | تشکیل جامعه سیاسی: هدف و ساختار

تنها در چهارچوب يك جامعه سیاسی است که آزادی باید تحقق یابد. این اندیشه، اندیشه‌ای است که بر تمامی طرح کلی اعلامیه از آزادی، تسلط دارد.

◀ هدف جامعه سیاسی

جامعه يك وسیله است و نه هدف. - هدف جامعه سیاسی برطبق ماده ۲ «حفظ حقوق طبیعی و زوال‌ناپذیر انسان است» این تأکید، تأکیدی اساسی است که در وحله اول هر نوع تابعیت انسان از جامعه را رد می‌کند. جامعه هدفی مختص به خود که برای رسیدن به آن انسان را تحت فرمان خود درآورد، ندارد. بالعکس وسیله‌ای است در خدمت انسان و همانطور که در مقدمه آمده است، در خدمت «خوشبختی» او. در واقع استعمال واژه

خوشبختی در مقدمه، انعکاس اعلامیه استقلال امریکاست. در این اعلامیه «جستجوی خوشبختی»، حقی از حقوق بشر به شمار می‌آید).

اما هدف جامعه از این نیز مشخص‌تر است: و آن نه تنها خدمت به انسان به طور کلی است، بلکه به شکلی دقیق‌تر، حفظ حقوق اوست. بنابراین جامعه در خدمت آزادی است.

◀ ساختارهای جامعه

انتظام قدرت – ساختارهای جامعه را به تمامی، هدف آن مشخص می‌کند. اگر انسانی تحت فرمان انسان دیگری قرار گیرد، دیگر در جامعه، آزاد به شمار نمی‌آید. به همین دلیل است که حاکمیت که به معنی قدرت فرماندهی است، کاملاً در دست یک کلیت انتزاعی است که همه افراد در مقابل آن از تساوی برخوردارند: این کلیت همان ملت است. در نتیجه فرمانبرداری از ملت و تنها از او، به این معنی است که از هیچ اراده انسانی‌ای چه فردی و چه جمعی، فرمان برده نمی‌شود.

این اطاعت، نهایتاً، چیزی جز اطاعت از خود نیست. ماده ۶ ماده ۳ را تکمیل می‌کند: همه شهروندان با دارا بودن حق شرکت در شکل دادن به اراده جمعی، اراده خود را در تصمیم اتخاذ شده باز می‌یابند. در اینجا بینش روسو را با وجود اینکه به‌طور مضاعف، با ارجاع به مفهوم «ملت» و خصوصاً با واسطه قراردادن نمایندگان میان شهروندان و شکل‌گیری اراده جمعی، تحریف شده است، باز می‌شناسیم.

قدرتی که بدین سان در اختیار ملت گذاشته شده است، باید اشکالی ملموس به خود گیرد و در نهادهایی متبلور شود. اما همه اشکالی که اعلامیه مورد بررسی قرار می‌دهد، تنها احترام به آزادی را دنبال می‌کنند. مقرره اساسی که در ماده ۱۶ ذکر شده حاوی اصل جدایی قواست که از منتسکیو الهام گرفته شده است. اصلی که کلید حفاظت از آزادی‌ها در مقابل خودکامگی قدرت مطلق است.

در چهارچوب همان دیدگاه، شرکت در مخارج عمومی باید با «رضایت آزادانه شهروندان» (ماده ۱۳ و ۱۴) صورت گیرد، مأموران دولتی باید نسبت به «وظایف اداری خود پاسخگو باشند». (ماده ۱۵). نیروی حکومتی تنها توجیه خود را در «ضمانت حقوق بشر» و در «منفعت همگانی» می‌یابد.

بنابراین، انتظام قدرت حاکمه در جهت تضمین کارایی آن انجام نمی‌گیرد، بلکه برعکس، در جهت جلوگیری از خطرانی صورت می‌گیرد که قدرت حاکمه می‌تواند در خود بر علیه آزادی پنهان کند.

۳ | قانون

از اعتماد به قانون تا اقتدار قانون. - در اعلامیه، قانون به مثابه لولایی است که آزادی را به جامعه سیاسی وصل می‌کند.

جایگاهی که قانون در اعلامیه اشغال کرده موجب شگفتی است: در همه مواد یا لاقفل اغلب آنها، از قانون نام برده شده است. حدود حقوق طبیعی را قانون مشخص می‌کند (ماده ۴) و تنها قانون است که می‌تواند از سرکوب و اجبار جلوگیری کند، بدان فرمان دهد و یا آن را بنا نهد.. (ماده ۵، ۷، ۸ و ۹)، بدین سان قانون برابری را تضمین (ماده ۶) و الزامات نظم عمومی را مشخص می‌کند (ماده ۱۰ و ۱۱) و سرانجام این‌که، تحقق حقوق بشر در جامعه، به شکلی انحصاری در حیطه قانون است.

آیا گرایش‌های لیبرالی مؤلفین اعلامیه به استبداد قانون منتهی می‌شود؟ از مبانی پاسخ به این سؤال که قسمت اعظم آن از روسو اقتباس شده است، آگاهی داریم: قانون این بیان اراده جمعی، بنا بر تعریف نمی‌تواند سرکوبگر باشد. استبداد قانون بر علیه آزادی عمل نخواهد کرد، بلکه مؤثرترین ضامن آن خواهد بود.

خاصیت لیبرالی قانون، این مضمون بنیادین، مدتهای مدید بر حقوق موضوعه حاکم بود. بدون شك توجیه نظری‌ای که روسو برای آن ارائه می‌داد، که در همان زمان نیز از نظر بنیانگذاران اعلامیه ۱۷۸۹ پنهان مانده بود، امروزه دیگر پذیرفتنی نیست. اما اعتماد به قانون، علیرغم نفی آن توسط تجربیات، به عنوان اساس قانون، دوام یافت و همچنان به عنوان اصلی از اصول مسلم نظریه حقوقی لیبرالی باقی مانده است.

با وجود این، اعتماد به قانون در اعلامیه امری مطلق نیست بلکه به شکلی متناقض، بی‌اعتمادی نسبت به آن، در چند ماده مشاهده می‌شود. این مواد محدودیت‌هایی برای قانون مشخص کرده‌اند، که نشان از وجود ظن به تجاوز قانون از این حدود دارد. ماده ۵

مقرر می‌دارد: «قانون تنها حق دارد اعمالی را ممنوع کند که موجب اضرار به جامعه است». همچنین قانون «نباید مجازاتی مقرر کند، مگر در مواردی که اکیداً و به‌وضوح ضروری باشد». اما اگر قانون اراده جمعی را متبلور می‌سازد، یک چنین محدودیتی که مؤلفان اعلامیه برای قانونگذار تعیین کرده‌اند، به چه کار می‌آید؟ بی‌اعتمادی نسبت به قانون در مقرر عنوان اول اعلامیه با منع قوه قضاییه از «وضع هر قانونی که به حقوق طبیعی و شهروندی تجاوز کند و یا مانعی بر سر راه تحقق آن نهد»، وضوح بیشتری می‌یابد.

بنابراین، در اعلامیه دو مضمون متضاد وجود دارد: آزادی با حکومت قانون، و دفاع از آزادی در مقابل اقتدار مطلق قانون. اما تنها مضمون اول که از روسو اقتباس شده است، برقرار ماند. این مضمون مدت‌های مدید منشاء الهام حقوق موضوعه بود و این تصور را به‌وجود آورده بود که تضمین آزادی‌های عمومی تنها به قانون تعلق دارد. اما بالعکس، مضمون دوم، که می‌بایست منطقاً نظارتی بر تطابق قوانین بر قانون اساسی که ضامن آزادی‌هاست ایجاد کند، انعکاس چندانی در نهادها نیافت. زیرا حکومت قانون در سنت حقوق عمومی فرانسه داخل شده بود. بدین ترتیب با حکومت قانون، از آزادی در مقابل قوه مجریه حمایت به‌عمل می‌آید، اما حمایت از آن در مقابل احتمال خودکامگی قانونگذار، تا به وجود آمدن رویه قضایی شورای قانون اساسی که از مضمون دوم و ضرورت ناشی از تجربه نشأت گرفته و از آزادی‌ها در مقابل قانون حمایت می‌کند، به تعویق افتاد.

۴ | برابری

اهمیت اصل برابری. - برابری در اعلامیه به عنوان پیامد مفهوم طبیعت انسان و حقوق طبیعی ظاهر می‌شود. چگونه می‌شود آنچه به ذات بشر برمی‌گردد به هر انسانی تعلق نگیرد. طبق ماده اول: «انسان‌ها از لحاظ حقوقی آزاد و برابر به دنیا می‌آیند». یک چنین تأکیدی، متضمن مجموعه‌ای از نتایج ملموس است: بدین ترتیب نابرابری حقوقی ناشی از تولد، چه مربوط به سلسله‌مراتب اجتماعی باشد (ماده ۱) و چه مربوط به دسترسی به مشاغل دولتی، (ماده ۶)، و یا شرکت در پرداخت مخارج عمومی (ماده ۱۳)، لغو

می‌شود. مفهوم امتیاز (در معنای ریشه‌ای لغت در حقوق خصوصی که عبارت است از حقی که تنها به افراد خاصی تعلق دارد) به کلی مطرود می‌شود: « قانون باید برای همه یکسان باشد»، در نظر قانون همه باهم برابرند. (ماده ۶). در واقع آنچه پایان می‌پذیرد **نظام قدیم**⁹⁷ است که بر توارث و نابرابری موقعیت ناشی از تولد، بنا شده بود.

خارج از این موارد اجرایی مشخص، اندیشه برابری در تمامی متن اعلامیه مستتر است: آزادی هر فرد با حقوق برابر برای همه افراد محدودیت می‌یابد. (ماده ۴)، همه شهروندان در تدوین قانون شرکت دارند (ماده ۶)، تمامی حقوقی که به رسمیت شناخته شده، برای «هر انسانی» به رسمیت شناخته شده است.

اصل برابری که بدین سان تصریح شده بود و نتایجی که به دنبال داشت، در اساس حقوق عمومی فرانسه ماندگار شد: برابری در مقابل قانون، برابری در مقابل مخارج عمومی، برابری در دسترسی به مشاغل دولتی، و همه قواعدی که رویه قضایی اداری آنها را به عنوان «اصول بنیادین حقوق عمومی فرانسه» شناخته و از آنها موارد استعمال متعددی استخراج کرده است (به عنوان مثال نظریه مسئولیت قدرت حاکمه)، حتی زمانی که تحقق عینی آن‌ها مشکلات عظیمی به بار می‌آورد (موارد مربوط به مالیات‌ها، یا در زمینه دخالت‌گرایی اقتصادی)، از جمله این نتایج‌اند. شورای قانون اساسی این اصول را به مقام حقوق اساسی ارتقاء داده است. تجاوز به اصل برابری اغلب موضوع شکایاتی است که به این شورا ارجاع داده می‌شود و موضوع آرای قضایی بیشماری قرار گرفته است.

محدودیت‌های برابری - اما خصوصیتی که برای برابری شناخته شده است، دامنه آن را بسیار محدود می‌کند: برابری طبیعی منحصراً محدود به حقوق است و به موقعیت‌های عینی تسری نمی‌یابد: در واقع، برابری عملی «در طبیعت» که خود، موجد نابرابری در «قابلیت‌ها، توانایی‌ها و استعدادها» است، وجود ندارد. مضافاً بر این، قواعد آزادی که به افراد امکان می‌دهد از طریق حقوقی همانند به موقعیت‌های عملی متفاوتی دست یابند، خواست هر برابری عینی را ممنوع می‌کند. در قلمرو اقتصاد، تقدیس مالکیت با شدت بیشتری با آن مقابله می‌کند. در ایدئولوژی انقلاب ۱۷۸۹ هیچ چیز گذر از برابری حقوقی (که این ایدئولوژی برقرار می‌کند) را به برابری موقعیت عینی، مجاز نمی‌کند.

بدین سان جامعه‌ای لیبرال، فردگرا، و رقابتی شکل می‌گیرد که در آن هر فرد بخت خود را بر اساس حقوقی همانند به آزمایش می‌گذارد، بدون آنکه به موقعیت مادی توجه شود

⁹⁷ Ancien Régime این اصطلاح در مورد دوره‌ای از تاریخ فرانسه به کار می‌رود که از اواخر قرن پانزدهم آغاز و به انقلاب ۱۷۸۹ ختم می‌شود. این دوران با سه تحول مشخص می‌شود: عصر رنسانس در قرن شانزدهم؛ عصر کلاسیک در قرن هفدهم و عصر روشنگری (عصر انوار) در قرن هجدهم. اصطلاحات زمان جدید و یا دوره جدید نیز برای اشاره به این دوران به کار می‌رود. [ی.م.]

امری که در همان آغاز راه، از این برابری، برابری ای بسیار نظری می‌سازد. برابری حقوق چیزی جز عنصری از عناصر تشکیل‌دهنده برابری بخت، نیست.

۵ | حقوق بشر و تکالیف بشر

مسئله اعلام تکالیف - اعلامیه می‌بایست بر طبق مقدمه‌اش به طور لاینقطع به «همه اعضای پیکره اجتماعی، حقوق و تکالیفشان را یادآوری کند». اما در مورد خصوصیات و محتوای این تکالیف در هیچ قسمت دیگر اعلامیه صحبتی به میان نیامده است. نمایندگانی که در مجلس تبیین آن را ضروری می‌دانستند، توسط اکثریت پشتیبانی نشدند. رد ایجاد تعادل با اعلام تکالیف در مقابل حقوق یکی از اصلی‌ترین انتقادات محافل محافظه‌کاران قرن نوزدهم، بر علیه اعلامیه است.

در واقع این انتقاد، انتقادی بی‌پایه است: تصریح به تکالیف همزمان با حقوق، قابل بحث و بی‌فایده است و به حکم تجربیاتی که پس از سال ۱۷۸۹ کسب شد، می‌تواند برای آزادی‌ها خطراتی در بر داشته باشد.

۱/ این انتقاد در چهارچوب نظریه‌ای قابل بحث است: بدین سان که حقوق و تکالیف از یک جنس نیستند. مفهوم تکالیف به قلمروی اخلاق وابسته است، اما مفهوم حقوق حتی «حقوق طبیعی» به نظم حقوقی. از دیدگاه قضایی، آنچه در مقابل حقوق قرار می‌گیرد تکالیف نیست بلکه الزامات است. تصریح حقوق و تکالیف در متنی واحد می‌تواند ارزش قضایی حقوق را مورد شک قرار دهد و این فکر را ایجاد کند که حقوق چون تکالیف تنها امری اخلاقی‌اند.

۲/ از طرف دیگر، تصریح به تکالیف امری بی‌فایده است، زیرا به رسمیت شناختن حقوق، خود به تنهایی اخلاقی را مشخص می‌کند. تنها انتقادی که به طرفداران اعلامیه وارد است، این است که آنها این واقعیت را که حقوق بشر الزاماتی به وجود می‌آورند که از آن لاینفک‌اند، برجسته نکرده‌اند: احترام به حقوق برابر دیگری، هر فردی را به «عدم اضرار به دیگری» ملزم می‌کند که در وصف آزادی نهفته است، حق حیات، قتل را محکوم می‌کند، آزادی بیان بردباری و شکیبایی را تحمیل می‌کند و غیره. بدین سان، از اعلام صرف حقوق، اخلاقی الزام آور منتج می‌شود که باید در مورد آن توضیحاتی ارائه شود که منتهای مدید بدان اهمیت داده نشده است.

۳/ از سال ۱۷۸۹ به بعد، قوانین اساسی بسیاری چه در فرانسه و چه در کشورهای خارجی، مضمون تکالیف را گسترش داده‌اند. اعلامیه سال ۳ و مقدمه ۱۸۴۸ در عین حال هم تکالیف صرفاً اخلاقی (چون «پدر خوب، شوهر خوب، دوست خوب...») را در اصطلاحاتی بی‌معنی و مبهم ذکر کرده و هم تکالیف نسبت به حکومت را (چون پرداخت مالیات، خدمت سربازی، اطاعت از قانون) که به حقوق موضوعه مربوط می‌شوند و نه به اخلاق. قانون اساسی ۱۹۷۷ شوروی میان این دو گروه تفاوتی قائل نشده بود: قواعدی که در آن ظاهراً ناظر بر روابط خصوصی بودند، به عنوان «قواعد زندگی در جامعه سوسیالیستی» دقیقاً همانقدر موجد الزامات بودند که قواعدی که مستقیماً به حکومت مربوط می‌شدند. خطری که آزادی‌ها را تهدید می‌کرد کاملاً بیهی بود زیرا ماده ۵۹ تحقق حقوق و آزادی‌ها را به اجرای الزامات توسط شهروندان منوط کرده بود. بدین ترتیب، در منطق لیبرالی ۱۷۸۹ حقوق بشر موجد الزامات خود است، در منطق توتالیتر انجام الزامات موجد حقوق است.

همه تاریخدانان انقلاب در گسترش مطالعات مربوط به اعلامیه، تدوین و منابع آن شرکت کرده‌اند، به طور خاص افراد ذیل:

J. Godechot, *la pensée révolutionnaire* (1780- 1700), Armand Colin, 1064. Sur le principe d'égalité : J / Rivero, Les notions d'égalité et de discrimination en droit public français, *Travaux de l'association Capitant*, t. XIV, 1065, p. 343 ; Conseil d'Etat, Rapport Public, *Sur le principe d'égalité*, La Documentation française, 1006. Sur les devoirs : D. Colard, Le principe de l'indivisibilité des droits et des devoirs de l'homme. *Le supplément, revue d'éthique et de théologie morale*, n°168 , 1080, P. 17 ; P. Delvaux, *La controverse des droits de l'homme de 1780, apothéose des droits et bannissement des devoirs de l'homme ?*, thèse, Paris II, 1085 ; B, Jeanneau, Vraie ou fausse résurgence des déclarations des devoirs de l'homme et du citoyen, *Mélanges Y. Madiot*, Bruylant, 2000, P. 205 ; J. Rivero, Une éthique des droits de l'homme, *Mélanges ph. Végleris*, éd Ant. N. Sakkoulas, 1088, I. P. 627 ; Droits, devoirs, un faux diptyque, in *Les enjeux des droits de l'homme*, Larousse, 1088, p. 178.

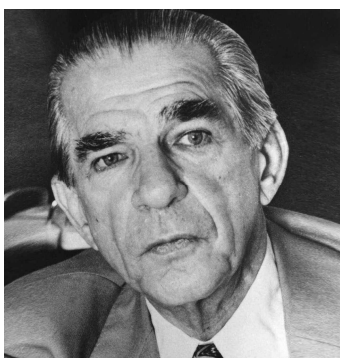


The Abdorrahman Boroumand Foundation

Les Libertés Publiques

Les droits de l'homme

Jean Rivero



3220 N St NW, Suite 357
Washington, DC 20007

Promoting human rights and democracy in Iran

در دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران